

ایالات متحده، ایران و عملیات آژاکس وارونه سازی تفسیرهای سنتی

● استیو مارش

○ ترجمه: محسن غنی یاری

۱۸۵

اشاره

متنی که در پی می آید، ترجمه مقاله «The United States, Iran and Operation 'Ajax': Inverting Interpretative Orthodoxy» به قلم «Steve Marsh» است. این مقاله در صفحات ۶۴-۳۹ فصل نامه «Middle Eastern Studies»، سال ۳۹، شماره ۳، جولای ۲۰۰۳، به چاپ رسیده است. این فصل نامه که از سال ۱۹۶۴ به طور منظم در لندن به چاپ می رسد، به موضوعات سیاسی، روابط بین الملل و اقتصاد سیاسی می پردازد. عمده تحقیقات نویسنده مقاله «دکتر استیو مارش» رئیس بخش مطالعات اتحادیه اروپا در دانشگاه کاردیف، درباره روابط بین الملل در اتحادیه اروپا، سیاست خارجی ایالات متحده و روابط انگلستان و امریکا است. مقاله حاضر، بر این فرض استوار است که تفسیر سنتی از عملیات آژاکس (کودتای انگلیسی- امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)، تفسیر اشتباهی است. به اعتقاد وی، برخلاف نظر رایج که انجام کودتا با جایگزینی دولت آیزنهاور- جمهوری خواه - به جای دولت ترومن - دمکرات - تفسیر می شود، باید این واقعه را با تغییر شرایط داخلی ایران و جهان بررسی کرد؛ چرا که به زعم دکتر مارش، اگر ترومن دمکرات نیز در سال ۱۳۳۲ ش. بر سر قدرت بود، دقیقاً همان کاری را می کرد که آیزنهاور انجام داد. علی رغم اینکه این مقاله از منظر پذیرش حفظ منافع غرب- بویژه ایالات متحده و انگلستان- در ایران،

نوشته شده و در موارد متعددی تحلیلهای نادرستی از وضعیت داخلی ایران ارائه می دهد، اما با تکیه بر چند نکته اساسی، متنی قابل تأمل است.

در این مقاله به روشنی نشان داده شده که: جهان غرب تنها به فکر منافع مادی خود است و در مواقع خطر، حتی متحدین سابق نیز به جان هم خواهند افتاد؛ دنیای آزاد در ادبیات غرب یعنی غربیها که منافع مادی جهان را می طلبند و کشورهای که در این راه به آنها کمک می کنند؛ حفظ منافع غرب، هر عملی را - حتی ناپسندترین شیوه های ممکن، از جمله کودتا، ترور و...- توجیه می کند؛ جهان غرب برای رهایی ملتها تلاش نمی کند بلکه سعی در آماده کردن آنها در خدمت بیشتر به جهان غرب دارد.

همان طور که پیش از این آمده، مقاله با نگاه غربی نگاشته شده و نیازمند توضیحات بسیاری است؛ اما از آنجا که این نوشته در فصل نامه ای تخصصی به چاپ می رسد و مخاطبان آن نیز اهل فن هستند، از توضیحات اضافی خودداری شده است.

در پایان گفتنی است، برای دقت در ارائه پی نوشتها، تمام موارد - به جز موضوعات ضروری - عیناً نقل شده و از ترجمه آن خودداری شده است.

در آگوست ۱۹۵۳، نمایندگان امریکا محرمانه طرح کودتایی را برای سرنگونی نخست وزیر ایران، محمد مصدق، تصویب کردند و راه را برای به قدرت رسیدن دولتی وابسته به ایالات متحده در ایران هموار ساختند. طرح این کودتا در اوج بحرانی تصویب شد که پس از شکست شرکت نفت انگلیس و ایران و دولتهای متوالی ایران در موافقت با تجدیدنظر در امتیاز انحصاری نفت سال ۱۹۳۳ به وجود آمد و بیش از سه سال به طول انجامید. این سالها شاهد تلاشهای میانجی گرایانه رسمی و غیررسمی امریکا و تحرکات پیچیده دیپلماتیک انگلیس و ایران در جلب نظر ایالات متحده برای مشارکت با خود و تقابل با دیگری بود. آنچه که به صورت منازعه اقتصادی ساده آغاز شد، به سرعت به بحرانی بین المللی تبدیل شد؛ بویژه هنگامی که دولت بریتانیا با ملی شدن داراییهای شرکت نفت انگلیس و ایران توسط مصدق، در اول می ۱۹۵۱، با تهدید به مداخله نظامی به مقابله برخاست.

ماجراهای حقیقی کودتا در طول سالها تقریباً به طور کامل دوباره ترسیم شده است؛ بویژه با انتشار گزارش ویلبر در ۲۰۰۰م که اطلاع از تاریخ سری و درونی کودتا را میسر ساخت.^۱ مجموعه ای از پیشامدهای متوالی، در تصمیم آیزنهاور برای اجرای عملیات آژاکس علیه مصدق، مؤثر بود. از جمله آنها، مطالباتی بود که با آغاز دوره ریاست جمهوری آیزنهاور مطرح شد و او جبهه ای انگلیسی - امریکایی در مقابل ایران تشکیل داد،^۲ و بدین ترتیب ارتباطات

جمهوری خواهان با صاحبان صنایع بزرگ به شرکتهای نفتی اجازه اعمال نفوذ بیشتری در سیاستهای ایالات متحده داد.^۳ این در حالی بود که دولت آیزنهاور بسیار مشتاق تر از دولتهای پیش از خود برای اتخاذ سیاستهای دفاعی در مقیاس وسیع تر - چون استفاده از سیا (CIA) برای عملیات محرمانه^۴ - بود. تصمیم آیزنهاور در اجرای طرح کودتا نیازمند تغییرات بنیادی در نظام بین الملل بود؛ از جمله قرارداد متارکه جنگ در کره؛ رهبری جدید شوروی پس از مرگ استالین؛ و تغییر در موازنه قوای شرق - غرب تا ۱۹۵۳ ناشی از تسلیح گسترده ایالات متحده پس از مصوبه شماره ۶۸ شورای امنیت ملی (NSC-68) مبنی بر سیاست جلوگیری از توسعه طلبی [تحدید نفوذ] که در ۱۹۵۰ اعلام شد.^۵

آنچه آمد، شرحی مختصر درباره کودتا بود که بر اثر تغییر سیاست، ناشی از تغییر دولت ترومن به آیزنهاور و در نتیجه تغییر عوامل به دست آمد. اگرچه نباید منکر این تغییرات بود اما علاقه برادران دالس به استفاده از کودتا در برابر دیگر روشها در حکومت ترومن، نکته حائز اهمیتی است.^۶ این مقاله می کوشد تا به این پرسش پاسخ دهد که چرا حکومت آیزنهاور تصمیم به اجرای عملیات آژاکس گرفت و نشان می دهد که وارونه سازی برای پذیرش دلایل وقوع کودتا همانا ادامه سیاست دولت ترومن توسط آیزنهاور بود. بنابراین وقوع کودتا، بیش از آنکه تابع تغییر حکومت باشد، تابع منطقی تغییر عوامل و شرایط بوده است. پس از آنکه آخرین تلاش ها و اقدامات آرام، با همه ملاحظاتهش به پایان رسید، کودتا نتیجه منطقی به شمار می آید(!) اگر ترومن در آگوست ۱۹۵۳ بر سر کار بود، ممکن بود همان کاری را بکند که آیزنهاور کرد.

این مقاله به چهار بخش تقسیم می شود. بخش اول تصمیم اجرای کودتا را در چهارچوب منافع ایالات متحده بررسی می کند که به ظاهر منازعه ای اقتصادی بین ایران و مالکان انگلیسی شرکت نفت انگلیس و ایران بود. بخش دوم اهداف مشترک، مفروضات مشترک و ملاحظات سیاسی مشترک دو دولت ترومن و آیزنهاور را شرح می دهد و بازبینی می کند که متفقاً زمینه های ادامه سیاست و محدود کردن گزینه های سیاسی در دسترس را برای حل بحران ایران فراهم کردند. بخش سوم به تحلیل تخریب آرام گزینه های سیاسی دولت ترومن می پردازد که با اهداف، مفروضات و ملاحظات سیاسی شان سازگاری داشت. بخش پایانی مقاله نیز مشخص می سازد که چگونه سیاست ایالات متحده در قبال ایران - تقریباً بدون هیچ خللی - بین دولت ترومن و دولت آیزنهاور منتقل شد و چگونه بعداً بقیه گزینه های سیاسی به صورت هدفمند از بین رفت تا در نهایت انتخابی بین عملیات آژاکس و یا خروج ایران از فهرست سرمایه های باارزش به سمت کمونیزم صورت گیرد.

منازعه نفتی هنگامی آغاز شد که دولت ایران در اواخر ۱۹۴۸ از شرکت نفت انگلیس و ایران دعوت کرد تا درباره امتیاز نفتی ۱۹۳۳ گفت و گو کنند؛ موضوعی معمولی که چیز غیرمنتظره‌ای در آن دیده نمی‌شد. ماده واحده قانونی که توسط مجلس ایران در ۲۲ اکتبر ۱۹۴۷/۳۰ مهر ۱۳۲۶ به تصویب رسید، دولت را موظف ساخت در امتیاز نفت تجدیدنظر کند^۷، و شرکت نفت انگلیس و ایران پذیرفت که شرایط ناعادلانه بیش از حد مقرر ادامه یافته است و این وضعیت با سیاستهای مالیات بر درآمد دولت کارگری و سیاست انحصار منافع توسط این دولت تشدید شده است.^۸ هنگامی که مذاکرات طولانی مدت، به توافق نامه متمم نفتی در ۱۷ جولای ۱۹۴۹/۲۶ تیر ۱۳۲۸ انجامید، منازعه به نظر حل شده می‌آمد.^۹

تا این مقطع ایالات متحده ناظری بی طرف بود. سیاستگزاران ایالات متحده، به استثنای سفیرشان در تهران - جان ویلی - ابتدا با خوشبینی به ایران نگاه می‌کردند و این کشور را به اندازه کافی از افتادن به دامان کمونیسم به دور می‌دیدند.^{۱۰} تنها نفع امریکاییها در منازعه نفتی این بود که توافق بر سر قرارداد نفتی سرمشقی برای فعالیت شرکتهای نفتی در خاورمیانه خواهد بود. مخالفت ایرانیها با متمم قرارداد نفتی و بحثهای طولانی مدت مجلس دوره پانزدهم که در ۲۸ جولای ۱۹۴۹/۶ مرداد ۱۳۲۸ به پایان رسید، مسئله منافع امریکا هم تغییر کرد. هشت ماه طول کشید تا جانشینان منتخب آنها از جبهه ملی تازه تأسیس، موقعیت ملیون ایران را تثبیت کنند و خود را پیشگام اخذ امتیازات بسیار بیشتر از شرکت نفت انگلیس و ایران معرفی کنند. حتی مهم تر از آن، این هشت ماه هم زمان با آغاز جهانی کردن سیاست تحدید نفوذ دولت ترومن، شاهد جابه جایی تأسّف باری در رفتارهای ایالات متحده نسبت به ایران بود.

مصوبه شماره ۶۸ شورای امنیت ملی [امریکا]، مبنی بر جهانی سازی استراتژی تحدید نفوذ، ایران را به سرعت به فهرست «عوامل مؤثر» ایالات متحده کشاند و سیاستگزاران این کشور بی درنگ نسبت به ایران از موضع بی طرفی خوشبینانه به ناامیدی مخاطره آمیز در برابر تخریب و واژگونی حکومت به دست کمونیستها، تغییر موضع دادند. نفت ایران، در مجاورت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، و موقعیت ژئواستراتژیکش در خلیج فارس، هم زمان ایران را هم سرمایه ای با ارزش و هم به نقطه ضعفی در دفاع پیرامونی تبدیل کرد. اگر رهبران شوروی در پی دستیابی به خلیج فارس باشند، آمادگی بسیاری برای عملیات نظامی و اقدامات سرنگون کننده دارند، چرا که صدها مایل نزدیک تر از خطوط دفاعی امریکا - انگلیس در خاورمیانه هستند. آنها همچنین قادر خواهند بود خطوط ارتباطی و مواصلاتی، بویژه خطوط کشتی رانی در خلیج فارس و مسیرهای هوایی بین قاره ای، میان ایران و مناطق هم جوار را قطع کند. از این گذشته، اراده کشورهای خاورمیانه برای مقاومت در برابر تهاجم شوروی ممکن بود

به سختی آسیب ببیند و بازسازی تسلیحاتی و اقتصادی غرب نیز با کنترل ذخایر نفتی خاورمیانه توسط شوروی و توانایی آنها به قطع مابقی آن، از بین برود.^{۱۱}

سود مستمر ایالات متحده در ایران، ریشه در دفاع از خاورمیانه داشت. اینجا منطقه‌ای بود که به طور سنتی ایالات متحده نفوذ کمتری در آن داشت. همچنین این منطقه تا مدت‌ها چشم انداز روشنی برای ایالات متحده نداشت تا برای تضمین امنیت آن در مقابل دست اندازیهای شوروی به طرح تقویت قوای ایالات متحده روی آورد. عادی سازی وضعیت پس از جنگ و چند سال ریاضت برای هزینه‌های جنگ، بدان مفهوم بود که منابع اقتصادی به آسانی تکافوی هزینه‌ها را برای دفاع از فهرست رو به افزایش مناطق استراتژیک (سوق الجیشی) ایالات متحده نمی‌کرد. همچنین عمده منافع امنیتی ایالات متحده در بیرون از نیمکره غربی در منطقه آتلانتیک شمالی باقی ماند و جنگ کره عمده نیروهای متعارف (غیراتمی) ایالات متحده را در خاور دور، بویژه هنگام مداخله چین در اکتبر ۱۹۵۰، درگیر نمود. قسمت عمده‌ای از نیروهای ایالات متحده نمی‌توانستند به خاورمیانه اختصاص یابند^{۱۲} و باید جایگزینی یافت می‌شد.^{۱۳} این، جایی بود که ایران به صحنه آمد. علاوه بر اینها، ایالات متحده با تکیه بر نفوذ سنتی انگلستان، در پی ایجاد ترتیبات امنیت دستجمعی منطقه‌ای بود. هر چند ایران از لحاظ نظامی قوی نبود، اما موقعیت ژئواستراتژیکش، آن را به کشوری قدرتمند تبدیل می‌کرد. برای مثال اگر ایران آسیب‌پذیر می‌ماند، تلاشهای ایالات متحده برای تقویت ترکیه و پاکستان در مقابل شوروی نیز می‌توانست آسیب ببیند.^{۱۴} این تفکرات مربوط به سال ۱۹۵۰، بعدها در موضوع Northern Tier متبلور شد و هنگامی که توسل به سازمان دفاع خاورمیانه (MEDO) شکست خورد، در طرحهای ایالات متحده برجسته گردید. اگرچه دفاع از ایران می‌توانست در رشته کوههای زاگرس در شمال این کشور عملی شود، اما در صورتی که با آن مقابله نمی‌شد، ممکن بود گسترش یابد.

منافع ایالات متحده در بحران نفتی خودنمایی کرد که ناشی از خطرات چندگانه‌ای بود که با شکست ایران و بریتانیا برای دست‌یابی به توافق پیوند خورده بود. اولاً، درآمدهای نفتی منبع عمده ارزی و سرمایه‌گذاری داخلی ایران بود. اگر این درآمدها مختل یا قطع می‌گردید، اقتصاد ایران مختل می‌شد و ممکن بود شرایط خرابکاری کمونیستها امکان بسیاری برای به قدرت رسیدن حزب توده فراهم کند. ثانیاً، طراحان سیاست ایالات متحده اعتماد بسیاری به بریتانیا در جنگ با کمونیسم داشتند. در ضمن روابط بین‌الملل ایالات متحده و واقعیات جهان چنین اقتضاء می‌کرد که انگلستان در شرایط ویژه یا مرجع قرار داشته باشد.^{۱۵} با تمام اینها، بریتانیا با جنگ دوم جهانی بویژه به دلیل هزینه‌های اقتصادی و بازسازی پس از جنگ که به کندی صورت می‌گرفت، ضعیف شده بود و این امر به دست آوردن تمام مناطق نفوذ ماوراء بحار انگلستان را

که، واشنگتن خواهان آنها بود، تهدید می کرد. این بدان معنی بود که ایالات متحده امریکا باید هرکجا امکان داشت به انگلستان کمک کند تا وضعیت خطرناک اقتصادی خود را بهبود بخشد. این مساعدت در ایران، تضمین کننده این نکته بود که منافع انگلستان به بهترین وجه ممکن حفظ خواهد شد. علاوه بر همه اینها، شرکت نفت انگلیس و ایران به تنهایی بزرگ ترین مایملک ماوراء بحار انگلستان بود و برای موازنه پرداختهایش اهمیت حیاتی داشت. ثالثاً، ملی سازی داراییهای ایرانی شرکت نفت انگلیس و ایران به دست مصدق و در پی آن اعمال تحریم نفتی توسط انگلستان، تجهیز تسلیحاتی و بازسازی اقتصادی غرب را که به منافع نفتی شناخته شده وابسته بودند، به مخاطره انداخت. از آن گذشته، خطر بیشتر موقعی بود که ایران در دامن کمونیسم می افتاد. در این حالت نه تنها همسایگان خاورمیانه ای ایران به صورت دومینو^{۱۶} گرفتار اطرافشان می شدند، بلکه ممکن بود همه اروپای غربی از دست برود. همان طور که دولت آیزنهاور فاش ساخت، پیش بینی می شد که تا سال ۱۹۷۵ این کشور [ایالات متحده] تا ۹۰ درصد به نفت خاورمیانه وابسته باشد. بدون عرضه چنین نفتی، «اروپای غربی غیرقابل دفاع بود و سرمایه گذاری ما [ایالات متحده] در بازسازی اش اسراف بیهوده ای است و اروپای غربی از دست خواهد رفت و مسئولیت آن هم به گردن دنیای آزاد خواهد افتاد.»^{۱۷} سرانجام ایالات متحده به این نتیجه رسید که این منازعه می تواند او را به رویارویی با یک ابرقدرت بکشاند. این موضوع در تابستان ۱۹۵۱ و هنگامی اهمیت یافت که بریتانیا برای حفظ منافع اقتصادی اش مداخله نظامی در جنوب ایران بویژه در پالایشگاه عظیم نفت آبادان را بررسی می کرد. مداخله نظامی می توانست در تئوری به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی اجازه دهد تا به ماده ای از معاهده مودت ۱۹۲۱ با ایران استناد کند که بر اساس آن اگر ایران توسط نیروهای دیگر اشغال شود، شوروی می تواند در این کشور دخالت کند. انگلستان آماده پذیرش این خطر می شد. تعدادی از مسئولان عالی رتبه در خفا پذیرفتند برای حفظ منافع انگلستان در جنوب ایران حاضرند تبعات ناشی از تقسیم ایران بین انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی را بپذیرند. البته همه اینها برای ایالات متحده غیرقابل قبول بود. هنگامی که استالین در ۱۹۴۵ خروج نیروهای شوروی را از شمال ایران به تأخیر انداخت، ایالات متحده برای تضمین استقلال این کشور به سمت جنگ کشیده می شد. پنج سال بعد ایران یکی از سرمایه های استراتژیک و ارزشمند برای دفاع پیرامونی دنیای آزاد به شمار می رفت. و مراقبت از وضعیت موجود و حل آن به روشهای مسالمت آمیز حیاتی بود.

تفسیر سنتی از سیاست ایالات متحده در قبال ایران، اغلب نشان دهنده تغییر قابل توجهی در این سیاست با جابه جایی بین دولت ترومن و دولت آیزنهاور است. تغییرات اغراق آمیز عوامل،

موجب گسترش اهمیت آن شد بویژه این حقیقت را که سیاست ایالات متحده در قبال ایران از ۱۹۵۰ تا یافتن راه حل منازعه نفتی در اکتبر ۱۹۵۴ استمرار کاملاً مطلوبی داشته، پنهان می‌کند. در حقیقت مشابهت‌های زیاد و غیر متعارفی بین دو حکومت و نتیجه نهایی گزینه‌ای وجود داشت، که برای حل بحران در ایران انتخاب می‌شد.

دولت‌های ترومن و آیزنهاور، هر دو ماجرای ایران و بحران نفت را به طور قطع، زابیده جنگ سرد می‌دانستند و این نگرش یکسان با این واقعیت تقویت شد که منافع اقتصادی با ارزش نه چندان پنهانی برای ایالات متحده در ایران وجود داشت^{۱۸} همان‌طور که جرج مگ گی، معاون وزارت خارجه ایالات متحده در امور خاور نزدیک و آسیای جنوبی گفته است: «اگر به دلیل جنگ سرد نبود دلیلی نداشتیم که اجازه جنگ بین ایران و انگلستان را ندهیم.»^{۱۹} عمده هدف آنها نگهداری ایران در حلقه غرب و عمده تهدید هم، خرابکاری کمونسم بود. این واقعیت دارد که ترومن از تابستان ۱۹۵۱ از اینکه عملیات نظامی انگلستان مداخله شوروی را در ایران در پی خواهد داشت و بحران را گسترش خواهد داد، آشفته بود، تا اینکه سرانجام در تابستان همان سال ایالات متحده با مخالفت سرسختانه و مصرّانه در مقابل انگلستان به پاخواست تا تهدیداتش را متوقف کند. به علاوه آیزنهاور در مارس ۱۹۵۳ در این فکر بود که حمله شوروی علیه ایران، نیازمند بسیج کامل ایالات متحده است.^{۲۰} با تمام اینها، عملیات واقعی نظامی شوروی علیه ایران دور از انتظار بود و هر دو طرف [غرب و شرق] در این فکر بودند که حزب کمونیست توده با استفاده از مشکلات اقتصادی - اجتماعی ایرانها، قدرت را به چنگ خواهد آورد.

این نگرانی نسبت به تهاجم کمونیستها از ترکیب مشاهده ضعفهای اقتصادی - اجتماعی ایران و ضعف اثر تصمیم بریتانیا در تحمیل مجازاتهای حقوقی و اقتصادی علیه ایران نشأت می‌گرفت که در پی ملی سازی داراییهای شرکت نفت انگلیس و ایران توسط مصدق در می ۱۹۵۱ انجام شد. برای مثال، در ۱۹۵۰ مقامات رسمی ایالات متحده با ناراحتی اعلام کردند که برنامه هفت ساله ایران که انتظار رشد ۲۱۰ میلیون دلاری اقتصادی و اجتماعی از آن می‌رفت، در حال مرگ است.^{۲۱} علاوه بر آن، کمبود سرمایه‌گذاری، افت فعالیتهای اقتصادی و توان خرید، کاهش معنی دار حساب ارزی و فرار هشداردهنده سرمایه از کشور وجود داشت.^{۲۲} که خطری برای معیارهای اطمینان بخش در اقتصاد و دولت ملی است. هنگامی که انگلستان مجازاتها را اعمال کرد، وضعیت، در حال تبدیل شدن به بحرانی غیرقابل کنترل بود. مهم ترین نکته، توقف تولید نفت ایران و اعمال تحریم نسبت به همه کسانی بود که در این موقعیت به فکر سرمایه‌گذاری بودند. وزیر دارایی انگلستان، هیوج گیت اسکل، گفته بود که روش آن است که اجازه دهیم ایرانها مجازات اقتصادی علیه خودشان را تحمل کنند.^{۲۳} علاوه بر این، انگلستان مانع صدور

موادی چون تیر آهن و شکر به ایران شد و اقتصاد این کشور را تحت پوشش یادداشت تفاهم، معلق نگه داشت.^{۲۴} خطر اقدام انگلستان این بود که این کشور بدون از بین بردن حزب توده قدرتمند، با مجازاته‌های اقتصادی به مصدق فشار می‌آورد که به یک قرارداد نفتی تن در دهد، در حالی که ایران جامعه‌ای کشاورزی و سنتی بود و کشوری که ۸۰ درصد مردم آن روی زمین و آن هم در سطح بسیار ابتدایی کار می‌کنند، با روشهای اقتصادی از هم نخواهد پاشید.^{۲۵}

دولتهای آیزنهاور و ترومن تاکتیک انگلستان را جسورانه و از نوع علاج واقعه قبل از وقوع می‌دانستند که ایران را بیش از آنکه به سمت توافقنامه نفتی با انگلستان سوق دهد، به سمت تقدیم به کمونیسم تهدید می‌کرد. این اتفاق نظر در هر دو دولت آیزنهاور و ترومن وجود داشت که بیشترین امید به حفظ ایران در دامن غرب، رشد شرایط اجتماعی و اقتصادی مردم ایران و تشویق آنها به انجام اصلاحات اداری و سیاسی درازمدت بود و نه تضعیف آن. درباره نحوه اجرای این روش نیز هر دو دولت ترومن و آیزنهاور هم نظر بودند: برنامه هفت ساله باید احیاء می‌شد. این مسئله، با وجود این، نیازمند سرمایه‌گذاری هنگفتی بود که ایران به آسانی، در نبود درآمدهای نفتی که ۵۰ درصد درآمدهای ارزی این کشور و یک سوم مجموع درآمدهای آن را تأمین می‌کرد، از عهده این سرمایه‌گذاری بر نمی‌آمد.^{۲۶} بنابراین ایالات متحده، برای تنظیم یک توافق نامه در منازعه نفتی ایران- انگلیس که اقدامی حیاتی در دوره جنگ سرد برای تضمین امنیت ایران در مقابل خرابکاری کمونیستها به شمار می‌رفت، به سرعت وارد میدان شد. هنگامی که توافق نامه حاصل شود، ایران منابع مورد نیاز را برای راهبری برنامه هفت ساله خواهد داشت. همچنین با قرض گرفتن از بانک بین‌المللی و نیز از بانک صادرات و واردات ایالات متحده برای بازسازی و توسعه، ایران سرمایه کافی برای انجام سرمایه‌گذاریهای کوتاه مدت نیز خواهد داشت.

هنگامی که ترومن و آیزنهاور سیاستشان را در قبال ایران تنظیم می‌کردند، در چهار فرض کلیدی که در فرمول بندی گزینه‌های سیاسی نقش داشتند، مشترک بودند. فرض اول این بود که آنها در ایران نیاز داشتند افرادی را بیابند و با آنان کار کنند که به آنها بیشترین اطمینان را بدهند؛ دولتی طرفدار غرب و با توان راهبری مذاکرات و معاملات نفتی و انجام اصلاحات سیاسی- اجتماعی؛ همان‌طور که وزیر امور خارجه، دالس، در ژوئن ۱۹۵۳ هشدار داد، قرارداد نفتی به تنهایی برای ایران آرامش در پی نخواهد داشت.^{۲۷} به علاوه، ایالات متحده باید به هر شیوه ممکن در پی یافتن کانالی در بین ملی‌گرایی ایرانی علیه کمونیسم باشد و خود نیز از هم‌دستی با امپریالیسم غرب پرهیز کند. برای مثال، در بهار ۱۹۵۱ دولت ترومن حمایت از متمم قرارداد نفتی را به این دلیل که «با ریسک غیرمنطقی ما باید در مقابل نیروهایی که تقاضای ملی شدن



۱۹۳

دارند، بایستیم» رد کرد.^{۲۸} مشابه عمل ترومن، حتی پس از انجام کودتا در آگوست ۱۹۵۳، دولت آیزنهاور نیز به این نتیجه رسید که باید «قدرت احساسات ملی گرایانه ایرانی را تشخیص دهیم، و سعی کنیم به طور مستقیم وارد کانالهای سازنده بشویم و در هر فرصتی برای انجام آن آماده باشیم.»^{۲۹}

دومین فرض مشترک دو دولت این بود که نسب به منافع بریتانیا باید با نگاه مثبت و شایسته برخورد شود. اگرچه امریکاییها با اولویتهای انگلستان مخالفت کردند، اما آنها برای پذیرش این نکته که انگلستان با سرمایه گذاری عظیم در ایران خطر بزرگی را متقبل شد، تحت فشار قرار گرفتند و ایالات متحده باید بیش از پیش ملاحظه حیثیت و آبروی آنها را در ایران و دیگر داراییهای ماوراء بحارش بکند. همان طور که وزیر امور خارجه، دین آپسن، در نوامبر ۱۹۵۱ یادآوری کرده است «یا باید کسی به طور کامل صداقت را کنار بگذارد و یا باید بپذیرد که یک عملکرد قدرتمندانه، مانند آنچه که ما داشته ایم، بخش حیاتی و مهمی در منازعه انگلستان برای تسلیم کردن ایران است.»^{۳۰}

حتی مهم تر از این، جهانی کردن استراتژی جلوگیری از گسترش منطقه نفوذ، انگلستان را در جایگاه ممتازی نشانده و تنها متحد قطعی ایالات متحده در جنگ مقابل کمونیست قرار داده است. در برنامه‌های استراتژیک و اقتصادی رهبران ایالات متحده، انگلستان شریکی بود که می‌توانست رهبری اروپای غربی را به دست گرفته نقش عظیمی در هماهنگی استراتژیک و عملیات نظامی داشته باشد. انگلستان همچنین از اتحاد کشورهای مشترک المنافع (مستعمرات انگلیس) حمایت کرده نفوذ اقتصادی مؤثری را بر رهبران مناطق تحت سیطره لیره استرلینگ به کار برد. وانگهی، انگلستان در خاورمیانه^{۳۱} مسئولیت نظامی و در قبال ایران^{۳۲} مسئولیت استراتژیک داشت و این در فرمول‌بندی سیاست ایالات متحده در قبال ایران اهمیت بسزایی می‌یافت. همه اینها یعنی رابطه انگلیسی-آمریکایی ویژه و به مقدار زیاد متکی به هم. به عبارت دیگر، ممانعت از انگلستان برای انجام اقدامی خطرناک مانند مداخله نظامی در ایران، سودمند بود. به عبارت دیگر، هر دو دولت ترومن و آیزنهاور دریافتند که موارد فوق‌الذکر آزادی عمل آنها را برای فشار آوردن به انگلستان در تنظیم یک معاهده نفتی در مقابل خواسته‌های این کشور کاهش خواهد داد. در سپتامبر ۱۹۵۱ دولت ترومن به صراحت اعتراف کرد که «ملاحظات استراتژیک محدوده‌ای را که ما می‌توانیم با هدف رسیدن به یک مصالحه در مسئله نفت به انگلستان فشار بیاوریم، کاهش می‌دهد.»^{۳۳} در مارس ۱۹۵۳ این موضوع در نتیجه‌گیریهای دولت آیزنهاور هم منعکس شد که «ما [ایالات متحده] نمی‌توانیم از عهده نیل به اهدافمان در ایران برآیم اگر، ما همانی انجام دهیم که انگلستان در همان موقع انجام می‌دهد.»^{۳۴}

فرض سوم ترومن و آیزنهاور این بود که نه منازعه و نه معاهده نمی‌تواند اجازه بی‌ثباتی در بازارهای جهانی نفت یا به مخاطره افتادن حرمت قراردادها را بدهد. این فرض، اثر مهمی بر سیاست آنها در قبال ایران داشت. زیرا بدان مفهوم بود که آنها نمی‌توانستند در بحران نفت راه‌حلی را بپذیرند که ناظر بر لغو قرارداد، بدون پرداخت غرامت مقرر توسط حکمیت دیوان بین‌المللی دادگستری [ICJ] است. وانگهی، هر توافق‌نامه‌ای باید از سوی ایران قابل پذیرش باشد اما برای حل مسئله نباید پیشنهاد بهتری نسبت به نفت تولیدی همسایگان ایران به این کشور داد تا سایر توافقات خاورمیانه بی‌ثبات نشود. علاوه بر این، غرب به ادامه جریان نفت، با قیمت و کمیت فعلی نیاز داشت. تولید بیش از اندازه و یا عرضه نفت ایران با قیمت پایین‌تر از قیمت بازارهای جهانی، خطر کاهش غیرمنتظره قیمت نفت را در پی خواهد داشت. به عکس، اعمال تحریمهای نفتی توسط انگلستان، خطر ایجاد کمبود نفت و افزایش قیمت‌ها را در پی خواهد داشت و به تبع آن برنامه‌های بازسازی تسلیحاتی و اقتصادی غرب به مخاطره خواهد افتاد. همه این موارد یعنی این که ایالات متحده مجبور خواهد بود برای عادی‌سازی میزان و مسیر عرضه

نفت جهانی مداخله کند. این نیز به نوبه خود یعنی تکیه ایالات متحده بر همکاری با شرکتهای بزرگ نفتی، زیرا تنها آنها بازار، تانکر نفتکش، قرارداد و مشارکت بازار جهانی را برای انجام این خواسته داشتند. همچنین، یعنی این که هر دو دولت ترومن و آیزنهاور نیازمند یافتن مناسبات و ترتیباتی برای ایران بودند که نه لغو قرارداد و از بین بردن ثبات بازار جهانی را در پی داشته باشد و نه دارای اثرات تشدیدکننده‌ای باشد که ممکن است سایر دولتهای تولیدکننده نفت از آن متضرر شوند.

آخرین فرض مشترک دو دولت ترومن و آیزنهاور این بود که آنها برای رعایت اقدامات ضدکمونیستی در سیاست داخلی امریکا و افکار عمومی جهان، مجبور به اتخاذ روشی بودند تا از افتادن ایران در دامان شوروی جلوگیری کنند. همان طور که در یکی از جلسات شورای امنیت ملی امریکا در مارس ۱۹۵۳ نتیجه گیری شد، اگر ایالات متحده بی تفاوت بایستد و اجازه دهد ایران در دستان کمونیسم سقوط کند، آثار سوء آن در خاورمیانه مصیبت بارتر خواهد بود و در «کنگره [امریکا] توجه کمی به این امکان وجود دارد.»^{۳۵} به این دلیل سیاست دولتهای ترومن و آیزنهاور در قبال ایران بسیار مهم بود. بنابر حدس امریکاییها، خطر به دست گیری قدرت در ایران توسط کمونیستها بسیار جدی تر از ارزیابی این موضوع توسط انگلیسیها بود. به همین دلیل این نگاه ارزیابی آنها را از اوضاع خطرناک ایران تغییر داد. برای مثال ایران در زمستان ۱۹۵۱ - ۱۹۵۰ پخش برنامه های بی. بی. سی و صدای امریکا را در ایران ممنوع کرد. امریکا این تصمیم را حرکت ایران در دور شدن از غرب می دانست؛ گرچه، انگلستان واقعاً معتقد بود که این امتیازی برای آرام کردن روسهاست و در ژانویه ۱۹۵۱، اعلام کرد که تهدید کمونیسم واقعاً کاهش یافته است.^{۳۶}

نگاه به بحران نفت از دریچه جنگ سرد، طبیعتاً دولتهای ترومن و آیزنهاور را برای یافتن راه حلی سریع تشویق کرد؛ زیرا آنها نیازمند مشخص شدن نوع اقداماتشان در مواجهه با به اصطلاح تهدید مصرانه کمونیسم بودند. نوع نگاه ایالات متحده به بحران نفت، با گذشت زمان، این کشور را به سمت اختلافات بسیاری با انگلستان هدایت کرد؛ کشوری که جنگ فرسایشی اش با ایران در جهت مخالف یافتن راه حل سریعی توسط ایالات متحده بود. بنابراین در حالی که ایالات متحده به این نتیجه رسید که «پافشاری و بی علاقه‌گی غیرمعمول شرکت نفت و دولت انگلستان»^{۳۷} فرصت مناسبی را به حزب توده برای کسب قدرت تقدیم کرده بود،^{۳۸} انگلستان از بی صبری^{۳۹} رو به افزایش امریکاییها، عقاید پر رمز و راز «بسیار متغیر»^{۴۰} آنها در باره یک موافقت نامه قابل قبول و رفتارشان در طراحی «توطئه ای در پس توطئه دیگر، با دقت کم و با امید به یافتن چیزی که برای مصدق قابل قبول باشد»^{۴۱}، رنجیده خاطر شدند.

بنابراین دولتهای ترومن و آیزنهاور در هدف اولیه‌ی مقابله با خرابکاری کمونیستها در ایران، مشترک بودند. در نتیجه، این هدف به توافق نامه نفتی برای انگیزه بخشیدن به رشد اقتصادی - اجتماعی ایران از طریق برنامه هفت ساله و همچنین به چهار فرض کلیدی وابسته بود که به سان عوامل متغیر در طراحی سیاست دو دولت در قبال ایران بود. به علاوه، هر دو دولت در یک عامل پیچیده دیگر نیز درگیر بودند؛ عامل موقعیتهای غیرقابل توافق که توسط ایران و انگلیس اتخاذ شده بود و هیچ یک از آنها با حق تقدم ایالات متحده در جنگ سرد هم‌خوانی نداشت. گرچه، منازعه نفتی در ایران رسماً یک اختلاف اقتصادی متعارف شمرده می‌شد، اما به سرعت به سمبل مبارزه ملی گرایان ایرانی برای دفع شرّ قدرت امپراتوری انگلستان از کشورشان تبدیل گشت. هنگامی وضعیت در دسرساز شد که با حمایت همه گیر روحانیون از ملی گرایی، به آن مشروعیت اسلامی اعطاء شد. رهبری این مشروعیت بخشی با آیت الله کاشانی، شخصیت با نفوذی بود که در مخالفت با متمم قرارداد نفتی در پاییز ۱۹۵۰ ظهور یافت.^{۴۲} ترکیب جمعیت مذهبی و ناسیونالیسم به پاخاسته، سیاستهای ایران را بی ثبات کرد و جنبه های مصلحه در یک مدت کوتاه را محدود ساخت. برای مثال، هنگامی که نخست وزیر ژنرال [سپهد] رزم آرا در ۷ مارس ۱۹۵۱ ترور شد، سفیر جدید ایالات متحده در ایران، هنری گریدی، مرگ رزم آرا را به حمایت او از متمم قرارداد نفتی نسبت داد.^{۴۳} انگلستان نیز موضعی سازش ناپذیر و تند اتخاذ کرده معتقد بود که دفاع از داراییهای ماوراء بحار مهم تر است. انگلستان به این نتیجه رسید که بحران نفتی در ایران به آزمونی برای سنجش عزم این کشور در جلوگیری از دستخوشی و دگرگونی برج امپراتوری اش در درون مناطق تحت نفوذ جدید و قلعه مستحکمش درآمده است.^{۴۴} هنگامی که مصدق داراییهای شرکت نفت انگلیس و ایران را ملی کرد، انگلستان تصمیم گرفت ایران را به منزله درس عبرتی برای سرنوشت ملت‌هایی قرار دهد که احتمالاً منافع انگلستان را در آینده به مبارزه خواهند طلبید.^{۴۵} کوتاهی در این امر به مصیبتی منجر خواهد شد زیرا «هنگامی که از بین رفتن اعتبار یک کشور آغاز شود؛ هیچ کس نمی‌داند که این امر چه وقت متوقف خواهد شد.»^{۴۶} وانگهی دولت انگلستان عمده ترین سهامدار شرکت نفت انگلیس و ایران بود؛ نفت ایران برای موازنه پرداختهای انگلستان حیاتی بود و پالایشگاه نفت آبادان بزرگ ترین پالایشگاه جهان و عظمت آن غرور انگیز بود به گونه ای که هیچ دولتی نمی‌توانست نظاره گر ربه شده شدن منافعش توسط مصدق باشد.^{۴۷}

همه این ملاحظات یعنی این که اولویت های انگلستان با آنچه که ایالات متحده داشت، بسیار متفاوت بود. همان طور که مقامات رسمی انگلستان در فوریه ۱۹۵۲ صریح و بی پرده گفتند: «برای ایالات متحده جنگ سرد اولویت دارد، در حالی که برای انگلستان دوام منافع اقتصادی اش در

حال حاضر اساسی است.^{۴۸} با توجه به این موارد، انگلیسیها قضاوت امریکاییها و ترس آنها را از سقوط ایران به دامن کمونیسم «کاملاً مبهم»^{۴۹} ارزیابی می کردند؛ در حالی که مقامات امریکایی درباره رفتار انگلستان در حفظ هر یک پنی از درآمدش می گفتند که «به عقیده ما انگلستان به جنبه های اقتصادی مشکلات خارجی اش بیش از حد بها می دهد».^{۵۰}

هنگامی که ترومن و آیزنهاور سیاستهای خود را در قبال ایران طراحی می کردند، تحت تأثیر فرضهای اساسی خود بودند؛ موقعیت نسبتاً ضعیف ایالات متحده در خاورمیانه و نیاز به هدایت دو رقیب [انگلستان و ایران] اما متحدان مهم در جنگ سرد. پس بایدها و بنیادهای سیاست ایالات متحده در قبال ایران چه بود؟ به یقین دفاع ایالات متحده از ایران در مقیاس جهانی در مقابل کمونیسم باید دفاعی غیرنظامی باشد. توانایی ایالات متحده در اعمال قدرت نظامی در بحرانیهای خاورمیانه بسیار اندک بود و پرهیز از برنامه وسیع رقابت تسلیحاتی که در مصوبات جلسه شماره ۶۸ شورای امنیت ملی ایالات متحده آمده [NSC-68] نخستین نتیجه درک این موقعیت است. به علاوه برنامه های همکاری دفاع منطقه ای، مانند سازمان دفاع خاورمیانه (MEDO) یا Northern Tier [سازمانی مربوط به پنج ایالت شمالی امریکا] نیز امکانات کمی برای ایالات متحده فراهم کرد؛ توانیهای انگلستان هم رو به کاهش بود و مسائلی مانند پیمان امنیت اقیانوس آرام [آنزوس] هم که نتیجه اش «آزادسازی نیروهای استرالیا و نیوزلند برای شرکت در خاورمیانه بود» نمی توانست در سال اول، هر نیرویی را برای عملیات نظامی به منطقه خاورمیانه اعزام کند.^{۵۱} در حقیقت وزیر امور خارجه ایالات متحده - دالس - در ۱۹۵۳ دریافت که ایالات متحده در صورت حرکت شوروی به سمت ایران هیچ کاری نمی تواند انجام دهد مگر با پذیرش خطر استقبال از آغاز جنگ جهانی سوم. حتی اگر نشانه هایی از حمایت ایالات متحده می توانست در سایر کشورها به چشم بخورد، در ایران این نشانه ها بدون پذیرش خطر استناد شوروی به قرارداد مودت ۱۹۲۱، نمی توانست گسترش یابد.

این موارد بدان معنی بود که بایستی سیاست ایالات متحده در قبال ایران از موضع ضعف طراحی شود. به علاوه، فرضهای مشترک دو دولت ترومن و آیزنهاور چند گزینه دیگر را نیز از رده خارج کرد. در آغاز، ایالات متحده نمی توانست بدون موافقت انگلستان و بدون رضایت ایران برای پرداخت غرامتهای ناشی از ملی کردن داراییهای شرکت نفت انگلیس و ایران، با ایران برای خرید نفت وارد مذاکره شود. انجام مذاکره بدون چنین ملاحظه ای، الزام به تعهدات در قرارداد را به خطر می انداخت و ایالات متحده به طور ضمنی با لغو امتیازات انگلستان در شرکت نفت انگلیس و ایران موافقت می کرد. این مسئله انگلستان را بسیار خشمگین می ساخت و همکاری انگلستان را با ایالات متحده در استراتژی زمینی امریکا در مقابله با خطر جهانی

کمونیسم به مخاطره می انداخت. همان طور که انگلیسها خودشان در آگوست ۱۹۵۲ گفتند: «به ندرت می توان برای منافع انگلستان توفان سهمگین تری از این یافت که کشوری در پی سلب مالکیت دارایی انگلستان و درهم شکستن تعهدات قانونی اش، کمکهای امریکا را نیز به عنوان پاداش دریافت کند.»^{۵۲}

ایده ارسال کمکهای ایالات متحده در مقیاس وسیع برای تغذیه اصلاحات سیاسی - اقتصادی به ایران در غیاب یک توافق نامه نفتی، همچنین پیامدهای غیرقابل انتظاری هم می توانست داشته باشد.

این ایده مبارزه ای خسته کننده با کنگره را برای دولت ایالات متحده در پی خواهد داشت، چرا که فرض بر این بود که ایران بالفعل به همه درآمدهای نفتی اش نیاز دارد [و نمی تواند هزینه کمکهای ایالات متحده را پردازد]. حتی اگر دولت ایالات متحده [در مقابل کنگره] در این مبارزه هم پیروز می شد، تضمینی نبود که کمکهای این کشور به ایران با اختلال در امور و سوءمدیریت ایرانیها تلف نشود و یا اینکه ملی گرایان ایرانی به عنوان مقابله با امپریالیست جدید با این کمکها به مقابله برنخیزند و هم زمان اعتبار ایالات متحده نیز از بین نرود. همچنین کمکهای ایالات متحده به ایران، به شدت به روابط انگلیس - امریکا آسیب وارد می کرد و توانایی انگلستان را در جنگ فرسایشی اش [با ایران] کاهش می داد. ادامه کمکها به ایران، می توانست ایران را از فشاری که در بحران نفتی تحمل می کند رهایی بخشد و ایران هرگز به توافق نامه نفتی تن در ندهد و همراهی با ایالات متحده را نیز ترک کند. از این گذشته، ایران که از مخمصه رهایی یابد، این بدنامی برای ایالات متحده باقی می ماند که به کشور ناقض قرارداد پاداش داده است.

در جلسات مذاکرات بحران نفت بر تمام این ملاحظات تأکید می شد. به علاوه ایالات متحده نیازمند نتیجه گیری فوری از این مذاکرات بود. همان طور که آپسن در جلسه تحویل دولت به آیزنهاور در ۱۸ نوامبر ۱۹۵۲ گفت: «هر دو حزب [جمهوری خواه و دمکرات] کاملاً غیرمنطقی اند»^{۵۳} و وی مجبور بود در موقعیت میانجی گری، انرژی ای را برای سرعت گرفتن در رسیدن به یک توافق تزریق کند. به علاوه فرضهای اساسی در دولت ترومن و آیزنهاور آنها را وامی داشت که هنگام ایفای این نقش، در مسیری بین ایران و انگلستان، بسیار دقیق، گام بردارند. چرخش به نفع ایران، انگلستان را رها خواهد کرد و به رابطه این کشور با ایالات متحده و استراتژی جلوگیری از نفوذ کمونیسیم مجدداً ضربه اساسی وارد خواهد ساخت. چرخش به نفع انگلستان، ستایشهای جهانی از امریکا را به دلیل مقاومت در برابر امپریالیسم از بین خواهد برد و تلاش های ایالات متحده را در هدایت ناسیونالیسم در مقابل کمونیسیم به مخاطره خواهد

انداخت. در همه این امور هم، ایالات متحده در ایران مجبور بود با رهبران طرفدار غرب کار کند. برخلاف گذشت زمان، چنانچه حرکت ایران به سمت بی طرفی یا کمونیسم باشد، هشدار صریحی درباره نیت و اغراض ایالات متحده به دنیای آزاد خواهد بود که در جنگ [بین امریکا و شوروی] برای متحد ساختن کشورهای در حال توسعه، اهمیت دارد.

با توجه به همه این موارد، در عمل دولتهای ترومن و آیزنهاور از اهداف مشترک، فرضهای مشترک و عوامل پیچیده بسیار که در تعامل با بحران بودند، کدام گزینه را برگزیدند؟ پاسخ بسیار کوتاه است. ضعف ایالات متحده در خاورمیانه، انتخاب این گزینه را دشوار ساخته بود؛ هر دو دولت، میانجی گری در منازعه و گام برداشتن در مسیر حساس بین دو متحد حیاتی شان در جنگ سرد را برگزیدند.

هدف آنها آموزش دادن، ترغیب کردن و فریب دادن هر دو طرف در مذاکرات نفتی بود، به صورتی که به سرعت به توافق نامه ای دست یابند که هم از سوی ایران پذیرفته شود، هم اصل پرداخت غرامت را به مخاطره نیندازد و هم نقض تعهدات ذکر شده در قرارداد نباشد. در این بین آنها باید کاری می کردند که هم انگلستان از فکر دریافت غرامت خارج شود و درخواستهای ایران را بپذیرد و هم در یکی از دو کشور رهبرانی را به قدرت برسانند که در رسیدن به توافق نامه نفتی لهجاعت کمتری به خرج دهند.

دولت ترومن به سرعت دفاع از منافع ایالات متحده را با محدود ساختن گزینه های سیاسی پیش رو آغاز کرد. از نخستین تحقیقات این دولت چگونگی ادامه عرضه نفت به غرب بود، بدون آنکه بین منافع شرکتهای نفتی در خاورمیانه و درآمد بیشتر برای کشورهای میزبان شان تضادی ایجاد شود. هنگامی که مصدق داراییهای شرکت نفت انگلیس و ایران را ملی کرد و انگلستان علیه آن تحریم نفتی وضع کرد، این موضوع حساسیت بیشتری یافت. ناگهان اروپای غربی با کمبود نفت رو به رو شد و برنامه مسابقه تسلیحاتی و بازسازی پس از جنگ آنها را به مخاطره انداخت، چرا که آنها باید به میزان هفتصد میلیون دلار تحمل هزینه کنند.^{۵۴} دولت ترومن به این مشکل با برنامه عملیاتی شماره یک پاسخ داد؛ قانون ضد تراست. ۱۹ شرکت نفتی امریکایی را که در خارج فعالیت می کردند، موظف ساخت تحت عنوان عملکرد تولیدات دفاعی [DPA] و برای جبران خسارات ناشی از بحران ایران، داوطلبانه ترتیباتی اتخاذ کنند. به تبع این تصمیم، ۱۹ میلیون و ۴۲۹ هزار بشکه نفت خام و ۲۶ میلیون و ۵۵۸ هزار بشکه نفت تصفیه شده، در مناطق مورد نیاز دنیای آزاد عرضه شد.^{۵۵} در ۴ دسامبر ۱۹۵۲ اعضای دولت ترومن با مسرت اعلام کردند که این تلاشها کمبود نفت خام و محصولات نفتی را برطرف کرده است.^{۵۶} گرچه، این موفقیت برای دولتهای ترومن و آیزنهاور در رسیدن به یک توافق نفتی بعدها

مشکل ایجاد کرد، اما این عمل کمبود عرضه نفت ایران را با موفقیت جبران کرد و ایران به طور محسوسی بازار خود را از دست داد. استمرار این عرضه به شدت گران تمام می شد و اگر قرار بود بازار جهانی نفت به مخاطره نیفتد کاهش داوطلبانه محصولات جاهای دیگر را می طلبید.^{۵۷} انگلستان به یقین در ۱۹۵۳ دریافته بود مادامی که نفت خاورمیانه بیش از اندازه است و تانکرها مملو از نفت هستند، این کشور به توافق نامه نفتی دست نخواهد یافت. در این حال آنها می توانستند به ترک ایران قانع باشند و تنها به ناخنک زدن به نفتهای پیرامونی دل خوش دارند که می توانستند بفروشد، و ببینند که دلارهای امریکایی برای آنها چه می تواند بکند.^{۵۸}

در شرایطی که تحقق توافق نامه نفتی موردنیاز بود، دولت ترومن در پی استفاده از ناسیونالیسم در حال رشد در خاورمیانه، وابستگی کشورهای اروپایی به عرضه نفت خلیج فارس و رعایت حرمت قراردادها برآمد. دولت ترومن همچنین در پی کسب حداکثر منافع شرکتهای عظیم نفتی ایالات متحده بود، زیرا آنها نمایندگان واقعی ایالات متحده و سرمایه داری غرب در توسعه جهان، ضامن اصلی عرضه نفت به غرب و عواملان اصلی توسعه سیاسی، اقتصادی کشورهای میزبانان با پرداخت هزینه های بازسازی، ایجاد فرصتهای شغلی و برآورده کردن نیازهای خدماتی بودند.^{۵۹} هرآنچه که یک شرکت نفتی عظیم باید در بحران ایران انجام می داد، دولت ترومن در دسامبر ۱۹۵۰ با اخذ امتیازنامه نفتی بین شرکت نفتی عربی - امریکایی (آرامکو) و عربستان سعودی به دست آورد.^{۶۰} قرارداد مشارکت - سود ۵۰ - ۵۰ نشان داد که «آبراه اقتصادی و سیاسی خاورمیانه، اهمیت کمتری از انتقال نیرو به هند و پاکستان ندارد.»^{۶۱} جای تعجب نیست که ایران بی درنگ این قرارداد را مبنای درخواستهای خود قرار داد. مهم تر از آن، دولت ترومن موازنه عملی بین منافع شرکتهای نفتی و بازده منطقی برای کشورهای میزبانان را برای تثبیت اقتصاد خاورمیانه و مبارزه با بازگشت کمونیسیم پذیرفت. علاوه بر این مفهوم انحصار اعتبارات مالیاتی (Manipulation of Tax Credits) سیستم مالیاتی که در بعضی کشورها از جمله ایالات متحده وجود دارد این بود که قراردادهایی مانند مدل آرامکو با شرکتهای بزرگ نفتی ایالات متحده، مدلی رقابتی با سایر شرکتهای بود و این امکان را به ایالات متحده داد تا با عرضه غیرمستقیم کمکهای خود، از هزینه های «اقتصاد امپراتوری اش» و نیازمندی اش به تصویبات کنگره بکاهد.^{۶۲} بنابراین دولت ترومن از دسامبر ۱۹۵۰ قراردادهای مشارکت - سود ۵۰ - ۵۰ را در خاورمیانه مبنای کار خود قرار داد و به گونه ای شرایط را تنظیم کرد که فکر می کرد برای ایران قابل قبول باشد. خلاصه اینکه منافع انگلیس - امریکا در چهارچوب فرمول مشارکت - سود ۵۰ - ۵۰ تا حد قابل قبولی حفظ می شد، زیرا نه دولت ترومن و نه دولت آیزنهاور نمی توانستند از امتیازات انگلستان که با منافع

این کشور در توافق با ایران در هم آمیخته بود، خلاص شوند.

دولت ترومن با در نظر گرفتن انگلستان و ایران به این راه حل رسید که «مشکل، وظیفه دوگانه برای یافتن راه حل موازی است؛ منطبق با اهداف انگلیسی - امریکایی در حل مشکل ایران که اگر این گونه نباشد ما از اهدافمان در ایران دورتر خواهیم شد و هم زمان یافتن راه حلی بسیار مناسب برای رفع سوء تفاهم از اقدامات ایران که سیاستهای تفرقه ای را به وجود می آورد.»^{۶۳} پیش از ملی سازی و با فشارهای غیررسمی، انگلستان عملاً به خواست خود برای دست یابی به قرارداد متمم نفتی و یافتن رهبری قوی و طرفدار غرب در ایران رسید تا درباره قرارداد نفتی و اصلاحات اجتماعی - اقتصادی اقدام کند. ابتدای سال ۱۹۵۰، ایالات متحده متقاعد شد که قرارداد متمم نفتی ناکافی است. هدف انگلستان «در به دست آوردن یا رها کردن آن»^{۶۴} شنیده شدن صدای سیلی متکبرانانه استعمار بود^{۶۵}؛ ضمن آن ارزیابی انگلستان از مذاکرات اقتصادی - که با مخالفت ملی گرایان مبنی بر مداخله بیگانگان در هم آمیخته است - نادرست بود. در ژانویه ۱۹۵۰ مک گی گفت شرکت نفت انگلیس و ایران کمتر خست به خرج دهد و بیشتر در قبال مسائل خاورمیانه واکنش نشان دهد. آچسن این پیام را در طول جلسات وزیران خارجه در ماه می تکرار کرد و در سپتامبر ۱۹۵۰ مک گی به لندن پرواز کرد تا یک بار دیگر، هرچند اندک اما به هنگام، از هیئت مدیره شرکت نفت انگلیس و ایران امتیازاتی بگیرد.^{۶۶} مقامات رسمی ایالات متحده متقاعد شدند که شرکت نفت انگلیس و ایران مجبور است خود را با هدفهای واقعی تری در بحران نفت تطبیق دهد و حتی به طور مشخص هنگامی که کمیته ویژه نفتی ایران در ۲۵ نوامبر، به دلیل عدم تضمین کافی برای حفظ حقوق ایران، قطع نامه ای را در محکومیت متمم قرارداد نفتی گذراند، مدیریت جدیدی برای مذاکرات انتخاب کردند.^{۶۷} هنگامی که خبرها حاکی از شکست مذاکرات آرامکو بود، ایالات متحده انگلستان را تحت فشار گذاشت تا چیزی کمتر از وضعیت مشارکت - سود ۵۰ - ۵۰ برای ایران در نظر نگیرد و تدابیر ویژه ای در چهارچوب گفتار و نوشتارهایش بیندیشد که قابل قبول ملی گرایان ایرانی واقع شود.^{۶۸}

در همین حال، دولت ترومن در پی یافتن رهبران مناسبی برای کار در ایران بود. این دولت ابتدا به سپهد رزم آرا متوسل شد که در ژوئن ۱۹۵۰ و پس از سقوط رجبعلی منصور به نخست وزیری رسیده بود و ضدیت شدیدی نیز با امریکاییها داشت.^{۶۹} پس از چند دولت متوالی ضعیف، رزم آرا فرصتی برای انجام اصلاحات اساسی درونی و امضای متمم قرارداد نفتی به وجود آورده بود.^{۷۰} پس از آن، امریکاییها برای اخذ امتیازات بیشتر در مذاکرات نفتی به انگلستان تکیه کردند؛ نه فقط به دلیل اینکه رزم آرا برای گذراندن یک موافقت نامه از مجلس به آنها [انگلستان] احتیاج داشت^{۷۱} بلکه آنها هنوز شرایط انگلستان را بویژه هنگام امضای قرارداد

آرامکو، قابل دفاع نمی‌دانستند. این خط اصلی، پس از ترور رزم‌آرا در مارس ۱۹۵۱ نیز با مصلحت‌اندیشی دولت ترومن مبنی بر کار با مصدق به جای یافتن فرد بهتری برای رهبری طرفدار غرب در ایران، ادامه یافت. برآورد می‌شد که مصدق ناسیونالیست سختی است و توانایی اش ناشناخته است^{۷۲}، اما در عین حال گزینه‌های انتخابی بسیار اندک بود. ملی‌گرایی مصدق وعده مناسبی برای استفاده ایالات متحده از ملی‌گرایی در برابر کمونیسم بود و بی‌شک مردمی بودن او می‌توانست او را در به تصویب رساندن قرارداد نفتی در مجلس کمک کند.^{۷۳} هنگامی که مصدق در اول می ۱۹۵۱ داراییهای شرکت نفت انگلیس و ایران را ملی کرد، دولت ترومن برای تغییر تاکتیکها و بایدها و نبایدهایش تحت فشار قرار گرفت. تهدید بیش از حد انگلستان به انجام اقدامات متقابل نظامی، بحران را به دلیل قرارداد مودت ۱۹۲۱ به سمت مواجهه ابرقدرتها گسترش می‌داد. همچنین عدم توانایی مصدق در پرداخت کمسیونهای (پورسانت) مقرر شرکت نفت انگلیس و ایران، تمدید نقض قرارداد بود؛ چیزی که ایالات متحده نمی‌توانست از آن چشم‌پوشی کند. از این گذشته، با درخواستهای انگلستان مبنی بر اخذ امتیازات بیشتر، شرایط دشوارتر شد.

۲۰۲

ایران غیرعاقلاانه رفتار می‌کرد؛ [علیرغم این رفتار] و به واسطه فشارهای ایالات متحده [به انگلستان] و سابقه‌ای که قرارداد نفتی آرامکو در دنیای نفت به جای گذاشته بود، امریکا شرکت نفت انگلیس و ایران را به تجدیدنظر در پیشنهاداتش ترغیب ساخت؛ در حدی که رئیس آن، سرویلیام فریزر، پیشنهاد تقسیم سود برابر ۵۰-۵۰ را ارائه کرد. شرکت نفت انگلیس و ایران حتی پیشنهادهای تشویقی نیز ارائه کرد: مانند فروش رگولاتورهای مخصوص برای اندازه‌گیری بنزین با نرخ ویژه، در اختیار قراردادن کالاهای خاص برای دولت ایران و همچنین اهدای یک میلیون دلار به دانشگاه تهران.^{۷۴} علاوه بر این دولت انگلستان مانورهایی انجام داد که کار برای دولت ترومن سخت‌تر شد. اول، با ضمانت ایالات متحده، انگلستان پذیرفت که در ایران، نمونه‌ای از ملی‌گرایی قابل قبول است و به مصدق پیشنهادی برای رسیدن به توافق نفتی بدون این که تحقیر شود ارائه داد.^{۷۵} دوم، نخست‌وزیر آتلی تقاضای ترومن را در مقابل سایر پیشنهادها بهتر، مبنی بر اعزام هیئتی در ژوئن به سرپرستی بیل جکسون^{۷۶} از شرکت نفت انگلیس و ایران برای مذاکره با مصدق به تهران پذیرفت.^{۷۷} گرچه این سفر حاصلی در پی نداشت، اما بالاخره انگلستان خواست خود را در انجام مذاکره، نشان داد. سوم، هنگامی که دیوان دادگستری بین‌المللی [ICJ] حکم کرد تا رسیدگی به درخواست ۲۸ می انگلستان مبنی بر اینکه اعمال مصدق مغایر حقوق بین‌المللی است یا خیر؛ ایران به طور موقت از انجام سایر مرحله‌های ملی‌سازی دست بردارد. دولت آتلی رعایت مسائل حقوقی منازعه را تضمین

کرد.^{۷۸} همان طور که وزیر امور خارجه انگلستان هربرت موریسون اشاره کرده است، حکم دیوان دادگستری بین المللی [ICJ] ایالات متحده را در موقعیتی قرار داد که نمی توانست کمک حمایتی مورد انتظارمان را از ما به عمل آورد؛ زیرا ایالات متحده ملزم به تقویت اعتبار دادگاه و حقوق بین الملل بود.^{۷۹}

همه این موارد دولت ترومن را به سمت اولین میانجی گری رسمی اش در این بحران کشاند و در جولای ۱۹۵۱ اورل هریمن به عنوان فرستاده ویژه ترومن به ایران اعزام شد. این هیئت در یافتن راه حلی برای مصالحه شکست خورد، اما موقعیت انگلستان و ایران در این مسئله برای امریکا مشخص گردید. گرچه انگلستان سرانجام به اصل ملی کردن نفت تن در داده بود، اما رفتارهایش متناسب با توسعه ایران تغییر نکرده بود و به نظر می رسید موضع سرسختانه آن امکان کمی برای میانجی گری باقی گذاشته بود.^{۸۰} همچنین هنگامی که ترومن دریافت موقعیتش در بحران بسیار سخت و غیر عملی است، خوشبینی اش در قبال ایران رنگ باخت. به نظر می رسید مصدق نیز تسلط کمی بر واقعیات تجارت نفت داشت و ناخواسته مجبور بود نصیحتهای امریکاییها را بپذیرد. آشکار بود که «مصدق با ایده حذف کامل فعالیتهای شرکت نفت انگلیس و ایران و نفوذ آن در ایران احاطه شده است.»^{۸۱} سفیر ایالات متحده در ایران، هنری گریدی، در جولای ۱۹۵۱ هشدار داد که «ما در اینجا با زجر معامله می کنیم نه با اشتیاق» و در ۲۴ اگوست نیز هریمن تأیید کرد که «به نظر می رسد ناامیدی بسیاری برای رسیدن به حس مشترک با مصدق وجود دارد.»^{۸۲}

تا ژانویه ۱۹۵۲ دولت ترومن با ترسیم محدوده امتیازات ایران در مرز ۵۰ - ۵۰ سود - مشارکت، با موفقیت، انگلستان را از مداخله نظامی بازداشت که به فاجعه ای اساسی تبدیل می شد، و متوجه شد که ایران و انگلستان به یک اندازه در موضعشان سرسختند. موضع ایران غیرقابل انعطاف بود. مصدق نیز غیر قابل اطمینان، غیرواقع گرا و ناامید به کمکهای ایالات متحده به نظر می رسید. انگلستان نیز که درگیر جنگی فرسایشی شده بود با جایگزینی دولت محافظه کار چرچیل به جای دولت کارگری آتلی در پاییز ۱۹۵۱، کمی تغییر مسیر داد. این تفاوت سیاست در دولت انگلیس با فریادهای خشمگین «چرچیل بسان شیری زخم خورده آغاز» می شد و با فریادهای ایدن [وزیر امور خارجه] «هنگامی که ضعف عملکرد طرفداران حزب کارگر را در بحران نفت که توسط کارمندان کشوری نیز تأیید می شد،»^{۸۳} به یاد می آورد، تشدید می گردید. بدتر از آن، ایالات متحده سیاست خود را منطبق با جنگ سرد اعمال می کرد، اما دریافته بود که برای اعمال فشار در رسیدن به توافق نفتی و یا خلاصی خود از این منازعه، نفوذ کمی دارد. علاوه بر این، سیاست ایالات متحده از گام برداشتن در مسیری بین انگلستان و

ایران ناتوان شده بود. هیچ کدام از طرفین درگیر، احترام عملکرد آمریکا را نگه نمی داشتند و آن را برای تضمین منافع خود قلمداد می کردند، نه به سان عملکردی بی طرفانه. انگلستان تلاشهای ایالات متحده را در بحث با مصدق «سیاست یأس»^{۸۴} بر می شمرد و به جای آن از ایالات متحده می خواست از مقابله با جنگ فرسایشی انگلستان و کاهش اثرات آن دست بردارد و به یک جبهه فشار انگلیسی - آمریکایی روی ایران برای رسیدن به یک توافق نفتی بپیوندد. ایران نیز می خواست اختلافات انگلیس - آمریکا را برجسته کند؛ در این حالت بود که می توانست بیشتر از لندن، از واشنگتن امتیاز بگیرد.

سیاستگزاران ایالات متحده در اوایل ۱۹۵۲ دور هم جمع شدند. وضعیت ناامیدوارانه به نظر می رسید. فرد مورد حمایتشان در ایران، مصدق، که آنها به او امیدوار بودند، بزودی نشان داد که در مقابل کمونیسم سری خم شدنی دارد. در حقیقت بسیار زودتر از سپتامبر ۱۹۵۱، گروه استراتژی روان شناسانه به این نتیجه رسیده بود که «توافق محدودی برای جابه جایی مصدق وجود دارد، پیش از آن که فرصتهای نیل به توافق نفتی از بین برود».^{۸۵} انگلستان به شدت با آن موافق بود. این تفکرات با تجزیه و تحلیل لمبتون، رهبر متخصصان امور ایران، تشدید شد. آنها می دیدند که ناسیونالیسم ایرانی به سان نیرویی مخالف حکومت که از ساختار کشور ناخشنود است متولد شده و به آرمانی آزادخواهانه که در پی خلاصی از تسلط بیگانگان است، تغییر ماهیت داده است.^{۸۶} این تفکر، شرکت نفت انگلیس و ایران را به سپر بلای بدشانسی برای مشکلات داخلی ایران تبدیل کرد و به یقین این باور را تقویت کرد که ملی گرایی، ایران را از لحاظ داخلی قوی تر نخواهد ساخت. به این مفهوم که مصدق به مذاکره نفتی تن در نخواهد داد، زیرا او می توانست با توسل به ناسیونالیسم افراطی به کنترل نارضایتیهای نامتجانس داخلی دست یازد.^{۸۷} گرچه در مراحل، انگلستان قانع شد که بایستی تا سقوط مصدق صبر کند، اما ایالات متحده نگران بود که ایجاد فشار بر دولت ایران برای امضای توافق نامه نفتی، این کشور را به سمت دوری از غرب و بی طرفی [در نظام بین الملل] یا لغزش به سوی کمونیسم خواهد برد. ملاحظات افکار عمومی جهان، ایالات متحده را مجبور می ساخت تا تظاهر کند که مصدق نمی تواند طرف بحث قرار گیرد و بایستی فرض این قرار می گرفت که مشکل همین است. به غیر از همه موارد، مشکل دیگر این بود که گزینه های کمی برای جایگزینی مصدق وجود داشت که رهبران ایالات متحده قادر بودند با آنها کار کنند.

در مذاکرات، هنوز بیشترین امید به یافتن راه حل ۵۰ - ۵۰ بود که می توانست برای ایران قابل قبول باشد. اما مفهوم این امید، یعنی تکیه بر انگلستان برای به خرج دادن ابتکارات جدید. ارائه این ابتکارات نیز از سوی انگلستان بعید بود، چرا که انگلستان مایل نبود هر امتیازی را برای



رسیدن به توافق نفتی بدهد و ایالات متحده هم به دلیل نیازی که به مسئولیت‌پذیری نظامی و استراتژیک انگلستان در قبال ایران و خاورمیانه داشت، اهرمهای محدودی برای فشار آوردن به این کشور در اختیار داشت. همان‌طور که دولت ترومن در سپتامبر ۱۹۵۱ تأکید کرد «ایالات متحده، در غیاب طرح جامعی برای دست‌یابی کامل به ایران و خاورمیانه، در موقعیت پیروی از خط انگلستان قرار گرفته است.»^{۸۸} به علاوه، روابط انگلیس و آمریکا در قبال ایران بسیار شکننده شده بود. برای مثال، در کنفرانس سران انگلیس و آمریکا در ژانویه ۱۹۵۲، هیئت امریکایی به طور صریح و رک گفت که: «ما فکر می‌کنیم برخورد غیرماهرانه با وضعیت موجود»^{۸۹} و برخورد بسیار قابل انتقاد انگلستان در «زیر پا له کردن»^{۹۰} ایران، تهدیدی است که ایران را به شوریها هدیه خواهد داد. نخست‌وزیر انگلستان نیز، به نوبه خود، از حمایت‌های کم ایالات متحده از انگلستان اظهار تأسف کرد و گفت که مشکلات انگلستان در مصر «بچه نامشروع وضعیت ایران است»^{۹۱} و اظهار عقیده کرد همان‌طور که او می‌خواست اگر منافع مشترک انگلیسی- امریکایی در خاورمیانه^{۹۲} به درستی شناخته می‌شد، «مشکلات ما ده برابر کاهش می‌یافت.»^{۹۳} این مواضع وضعیت رابطه انگلیس- آمریکا را پیچیده‌تر کرد. انگلستان در این فکر بود که این مشکل باقی خواهد ماند تا «به طور متناوب از ما خواسته شود آرام آرام از عقایدمان دست‌بکشیم و برای مذاکره با مصدق آماده شویم.»^{۹۴} نگرانی آمریکا این بود که انجام اقدامی تحت لوای مجازات اقتصادی توسط انگلستان، مصدق را به سوءاستفاده از عدم هماهنگی انگلستان- آمریکا ترغیب خواهد کرد.^{۹۵} احساسات و نظریات انگلستان در دستورالعمل سفیر اعزامی به سفارتشان در واشنگتن در فوریه ۱۹۵۲ خلاصه می‌شود. این [سفیر] باید: «مسائلی را که وزارت امور خارجه آمریکا تشخیص داده که اگر برای پذیرش آن به ما فشار وارد کند، منافع حیاتی خودشان نیز به خطر خواهد افتاد، شناسایی کند؛ مسائلی که اتحاد قوی با انگلستان و یا پذیرش ریسک دوری آسیا [از جهان غرب] به سوی کمونیسم را در پی خواهد داشت. (ریسکی که ما معتقدیم آنها در آن اغراق می‌کنند). شما باید به آنها هشدار دهید اگر افکار عمومی انگلستان متوجه شود که دولت ایالات متحده در پی جلب موافقت ما، نه تنها برای از دست دادن منافعمان در آسیا، بلکه در کل جهان است، در انتظار عکس‌العمل شدید خواهند بود.»^{۹۶}

بنابراین دولت ترومن تنها دو متغیر برای به کارگیری داشت تا از آنها برای رسیدن به توافق نفتی استفاده کند؛ اخذ امتیازات بیشتر از انگلستان و یا تشویق رهبران ایران، مصدق یا دولت جانشینش، به پذیرش قرارداد نفتی با سود- مشارکت ۵۰-۵۰. در طول سال ۱۹۵۲، ایالات متحده هر دو گزینه را آزمود. در فوریه ۱۹۵۲ مصدق اعلام کرد که تمام عایدی ایران از نفت ایرانی باید در ایران جمع شود و تأکید کرد که «ترجیح می‌دهد ۱۰۰ درصد هر ۵۰ سنت را تا

۵۰ درصد یک دلار را به دست آورد.^{۹۷} این درخواست مصدق، نشان داد که غیرمنطقی است و در بهار ۱۹۵۲ دولت ترومن به این نتیجه رسید که ممکن است راه حل آسان برای حل تنشج بین انگلستان و امریکا در حل منازعه نفتی و نگاه داشتن ایران به دور از مدار شوروی، جستجو برای یافتن دولت جانشینی برای مصدق باشد.^{۹۸} بنابراین ایالات متحده اندیشید: اکنون که توطئه‌های انگلستان در قبال ایران به مدت کوتاهی متوقف شده است، حمایت از «قوام السلطنه» به عنوان رقیبی برای رهبری ایران [مصدق] می‌تواند گره‌گشا باشد. در مارس ۱۹۵۲، شریک سوم [امریکا] موقتاً تلاشهایش را برای حل منازعه نفتی متوقف کرد، چرا که دریافت این تلاشها ممکن است ایران را در سخت‌گیریهایش تشویق کند.^{۹۹} ایالات متحده این پیشنهاد ایران را که امریکا می‌تواند نفت را با ۵۰ سنت تخفیف^{۱۰۰} بخرد، رد کرد و این که [با این روش] مساعدتی به بودجه آنها [ایران] بکند، نپذیرفت.^{۱۰۱} علاوه بر این، سفیر هندرسن مکرراً به مقامات ایران گوشزد می‌کرد که مصدق ایران را به نابودی می‌کشاند و خواست درباره نامه‌های جدیدی برای جایگزینی وی بحث شود. در عین حال وزارت امور خارجه امریکا در حال بررسی پیشنهادهایی بود که می‌توانست به دولت جایگزین ارایه دهد.^{۱۰۲} در ۱۶ جولای، هنگامی که شاه با انتصاب وزیر جنگ توسط مصدق مخالفت کرد، وی به موقع استعفا کرد؛ تصمیم وی نیز با حمایت انگلستان و امریکا مواجه شد. با این حال مدت روی کار ماندن قوام بسیار کم بود تا انگلستان بتواند با کمکهایش وی را روی پا نگهدارد و به توافق نفتی دست یابد و منازعه تا بیش از یک سال بعد باقی ماند. پس از یک دوره هرج و مرج، مصدق به قدرت بازگشت و موقعیتش در مقابله با شاه، مجلس و عامه مردم قوی‌تر از قبل شد. علاوه بر این انتظار نمی‌رفت که عنصر مخالفی یافت شود که بتواند مسئولیت را در ایران و «برای مدتی طولانی و نه برای همیشه»^{۱۰۳} برعهده بگیرد. و این بدان معنی بود که یا باید بیهوده منتظر بود تا مصدق دوباره از قدرت سقوط کند و یا باید «روشهای غیراخلاقی» چون حمایت از کودتا را برگزینیم.^{۱۰۴}

سقوط ناگهانی قوام، دولت ترومن را متوجه ساخت که ایران سرخورده و دورتر می‌شود، پس به جای برگزیدن گزینه بهتر^{۱۰۵} ترجیح داد مجدداً از مصدق حمایت کند و تلاشش را با فشار به انگلستان برای اخذ امتیازات بیشتر متمرکز کرد. این تلاش نیازمند موقعیت تجاری بهتری بود و دولت ترومن آن را با کاهش اثرات انگلستان بر سیاست ایالات متحده در قبال ایران - که از وابستگی ایالات متحده به انگلستان در دفاع از خاورمیانه ناشی می‌شد - به وجود آورد. در ۱۹۴۹/۱۹۵۰ اختلاف بین وزارت امور خارجه امریکا و ستاد مشترک فرماندهی درباره اهمیت خاورمیانه بالا گرفت. در نوامبر ۱۹۴۹ وزارت امور خارجه امریکا اعلام کرد که

خاورمیانه به مثابه منطقه کلیدی در مقابله با تهاجم کمونیسیم است و خواست که برنامه اعطای کمک و همکاریهای نظامی در این منطقه گسترش یابد.^{۱۰۶} همزمان نیروهای نظامی ایالات متحده از خاورمیانه اولویت زدایی می‌کردند و حتی در ژانویه ۱۹۵۰ نیروهای نظامی ایالات متحده به این جمع بندی رسیدند که «منافع استراتژیک نظامی در N.E.A [شمال شرق آسیا = North East Asia] اکنون به نسبت منافع سایر مناطق تقریباً ناچیز است.»^{۱۰۷} مسئولیت دفاع منطقه ای با انگلستان بود و پیش بینی می‌شد در آینده نیز این مسئولیت با او باشد.

تا ۱۹۵۲ نیروهای نظامی ایالات متحده مخالفان را با پذیرش تعهدات نظامی در قبال خاورمیانه اعلام می‌کردند و هنوز هم مسئولیت دفاع را برعهده انگلستان می‌دانستند.^{۱۰۸} گرچه این [تفکر] مانع از تلاشهای غیرنظامی ایالات متحده برای مبارزه با کمونیسیم در منطقه بود که در حال رشد غیرمنطقی بود. سرسختی انگلستان در مقابل ایران، علت اصلی تأخیر در توسعه همکاریهای دفاع منطقه ای بود و اتحاد ایالات متحده با امپریالیسم انگلستان، عامل اصلی آسیب به اعتبار ایالات متحده و ثبات خاورمیانه شمرده می‌شد.^{۱۰۹} همچنین تلاشهای ایالات متحده، به همان صورتی که پی گیری می‌شد، برای «حرکت در مسیری میانه» بین قدرتهای جهانی و دولت محلی در خاورمیانه، هیچ کدام از طرفین را خشنود نمی‌ساخت و پایه سیاستهای ایالات متحده را در منازعاتی که منجر به بی طرفی یا سوق به سوی کمونیسیم می‌شد بی اثر کرده بود.^{۱۱۰} علاوه بر آن مفهوم مخالفت انگلستان این بود که هر دو کشور [امریکا و انگلستان] که در دفاع انگلستان از خاورمیانه متفق القول اند هرگز طرفدار چنین نظریه ای نخواهند بود.^{۱۱۱} ضمن آنکه خلاء قدرت موجود در خاورمیانه «چه بخوایم، چه نخواهیم، توسط کسی پر خواهد شد.»^{۱۱۲} در طول سال ۱۹۵۲، توجیهات سیاستگذاران، سیاست ایالات متحده را به سمت نقش مستقل بیشتری سوق داد تا دولت امریکا به این جمع بندی برسد که «تعهد ایالات متحده برای رهبری منطقه NEA، به طور کلی رو به تزاید و غیرقابل اجتناب است.»^{۱۱۳} سرانجام ستاد مشترک نیروهای نظامی ایالات متحده تحت فشار بسیار، پذیرفت که تکیه بر انگلستان غیرمنطقی است و با ایجاد سیستم دفاع پیشگیرانه در خاورمیانه موافقت کرد.^{۱۱۴}

اهمیت این طرح برای سیاست ایالات متحده در قبال ایران این بود که به دولت ترومن در مقابل انگلستان برتری می‌داد. مدت کوتاهی پس از سرنگونی قوام، امریکا طرح جدیدی برای قرارداد نفتی به انگلستان فرستاد:

۱- اعطای کمک فوری ده میلیون دلاری توسط ایالات متحده؛^{۱۱۵}

۲- خرید تمام محصولات نفتی ذخیره شده در ایران توسط شرکت نفت انگلیس و ایران و یا

- هر شرکت تعیین شده به قیمتی کمتر از قیمت خلیج فارس و با تخفیف مناسب؛
- ۳- هیچ مخالفتی برای بازار نفت ایران به استثنا خریدهای شرکت نفت انگلیس و ایران، نخواهد بود؛^{۱۱۶}
- ۴- یک کمیته حکمیت از سه کشور برای محاسبه غرامت تشکیل می شود اما مجبور به اعطای مجدد کمکهای پیشین نیست؛
- ۵- تعهد فوری در انجام مذاکرات برای رسیدن به یک توافق.
- این پیشنهادها از جنبه هایی با اصول مذاکرات طولانی مدت انگلستان تناقض داشت. اصولی چون:

پرداخت غرامت بسیار، تضمین مؤثر برای پرداخت غرامت، غیر قابل پذیرش بودن هر توافقی که بر پایه تمایزی در مقابل ملیتهای انگلیسی باشد و اینکه هیچ مذاکره ای برای ایرانیها بهتر از امتیازات اعطایی سایر کشورها نیست.^{۱۱۷} علاوه بر این انگلستان مجدداً با این تهدید روبرو بود که اگر همکاری نکند، ایالات متحده مستقلاً وارد عمل خواهد شد. مقامات رسمی انگلستان پیشنهادها را غیر قابل قبول تشخیص دادند و اتحاد با مصدق را به عنوان سدی در مقابل کمونیسم بیهوده دانستند.^{۱۱۸} در عین حال انگلستان متوجه شد توانایی اش در ممانعت از انجام عمل مستقل توسط ایالات متحده، که از بین رفتن منافع انگلستان را در پی خواهد داشت، به شدت کاسته شده است.^{۱۱۹} انگلستان، بیش از هر زمان دیگری، برای به ساحل امن رساندن استیلایش در خاورمیانه به همکاری ایالات متحده نیاز داشت. انگلستان همچنین مجبور بود مشکلات ناشی از سقوط فوری قوام، ناامیدی امریکا در دور ننگ داشتن ایران از کمونیسم و از دست دادن تکیه گاه اخلاقی اش را به دیوان بین المللی دادگستری (ICJ) ملاحظه کند که در جلسه ۲۲ جولای ۱۹۵۲ خود در مورد شکایت انگلستان از مصدق رأی به عدم صلاحیت داد.^{۱۲۰} انگلستان گزینه های انتخابی کمتری داشت و آن هم در همکاری با ایالات متحده بود. همان طور که ویکتور باتلر، معاون در وزارت نفت و انرژی تأکید کرد: «در این حال، در مسیر پذیرش نظم، از غرق شدن همراه با منفجر شدن حمایت می کنم تا تسلیم کارتهایمان به امریکا و عامل امریکا شدن؛ که به طور فزاینده ای برای ما عقده شده است.»^{۱۲۱}

نتیجه کار، مصالحه انگلیسی- امریکایی بود که [اولاً] از عدم رضایت دو طرف برای شکستن نهایی ایران و [ثانیاً] نامیدی دولت ترومن برای جلوگیری از تخریب روابط انگلیسی- ایرانی توسط مصدق به وجود آمد؛ پیش از آنکه انتخاب کننده های امریکایی برای انتخاب چهاردهمین رئیس جمهور خود به پای صندوقهای رأی بروند. در ۳۰ آگوست، علی رغم بی میلی ترومن در فاش شدن همکاری انگلیسی- امریکایی، از بیم مشخص شدن این موضوع که این دو در حمله

به شریک سوم^{۱۲۲} متحد شده اند و امریکا با امپراتوری انگلستان همدست است،^{۱۲۳} انگلستان و ایالات متحده یک پیشنهاد مشترک به ایران دادند. دیوان دادگستری بین المللی ادعای خسارت را بررسی خواهد کرد و دولت ایران نیز توافقاتی با شرکت نفت انگلیس و ایران برای توزیع و بازار نفت ایرانیان انجام خواهد داد. اگر این شرایط محقق شود، ایران در اداره و کنترل صنعت نفت خود آزاد خواهد بود؛ دولت انگلستان هم از نظر تجارت و دارایی اش آسوده خواهد بود؛ ایالات متحده نیز ده میلیون دلار مساعده به دولت ایران پرداخت خواهد کرد و شرکت نفت انگلیس و ایران، نفت را با نگهداری ذخایر در ایران به جریان و خواهد داشت.^{۱۲۴}

هنگامی که مصدق با این برنامه پیشنهادی مخالفت کرد، دولت ترومن انگلستان را برای دادن امتیازات بیشتر تحت فشار قرار داد. در ۸ اکتبر، آچسن فرمول دیگری برای توافق نفتی ارائه داد که ممکن بود بدون آسیب به طرح پایه ای سود - مشارکت ۵۰ - ۵۰ با موافقت ایران رو به رو شود. اول، مشکل حکمیت غرامت بود که با توافق حسابگرانه، شامل خرید پانزده میلیون تن نفت خام و بیشتر از پانزده میلیون تن تولیدات نفتی، حل می شد. دوم، با ایجاد یک شرکت بین المللی توزیع نفت ابتدا نفت ایران توزیع خواهد شد، بعد نفت شرکتهای بزرگ نفتی. این پیشنهاد اساسی بود، چرا که ایران از مدتها پیش بازار نفت خود را از دست داده بود. برای فعال کردن مجدد و بازاریابی دوباره نفت ایران، بدون اینکه ثبات بازار جهانی نفت برهم خورد، بایستی شرکتهای عظیم نفتی هزینه های آغاز کار را با فاینانس (تهاتر) بپردازند، داوطلبانه محصولات نقاط دیگر را کاهش دهند، تانکرهای نفت را به روز کنند و ... همچنین در این طرح خرید ۱۰۰ میلیون دلار نفت ایران پیش بینی شده بود که نیمی از آن بلافاصله پرداخت می شد و بقیه در هر ماه ده میلیون دلار پرداخت می شد.^{۱۲۵}

در طول پاییز ۱۹۵۲، انگلستان در مقابل این طرح، تلاشهای مذبوحانه ای کرد. انگلستان متقاعد شده بود که توافق نامه بدی که به سرکردگی وزارت خزانه داری و نفت و انرژی ایالات متحده تهیه شده در مسیری افتاده است که نتایج مصیبت باری برای منافع ماوراء بحار انگلستان در پی خواهد داشت.^{۱۲۶} بویژه به دلایل اقتصادی، طرح ایالات متحده [برای انگلستان] غیرقابل قبول بود، زیرا این طرح حکمیت پرداخت غرامت و اصول طرح مشترک [قبلی] امریکا و انگلستان را رها کرده بود.^{۱۲۷} با این حال دولت ترومن تهدیداتش را دوباره احتمال مستقل عمل کردنش [بدون توجه به نظریات انگلستان] تشدید کرد و برای اینکه نشان دهد در این تهدید جدی است، مجازاتهای اقتصادی اعلام شده توسط انگلستان را با عقب نشینی آرام از حمایت تحریمها^{۱۲۸}، با اعلام دوباره اعطای وام به ایران، توسط بانک صادرات و واردات ایالات متحده^{۱۲۹} و با پیشنهاد تأسیس کمیته مشترک ایرانی - امریکایی برای توسعه اجتماعی و

اقتصادی ایران در پایان دسامبر ۱۳۰۰ نقض کرد. گرچه در نهایت با پیروزی جمهوری خواهان در انتخابات ریاست جمهوری در نوامبر ۱۹۵۲، ترومن پیش از ترک کاخ سفید، وادار به پذیرش اعمال اصلاحات پیشنهادی انگلستان برای حل منازعه نفتی شد. در اواسط ژانویه پیشنهاد مکملی به مصدق ارائه شد:

۱- حکمیت بین المللی بر پایه قانون ملی شدن ذغال سنگ انگلستان در ۱۹۴۶ محاسبه می شود.

۲- ۱۰۰ میلیون دلار اعتبار برای ارسال نفت به آژانس خرید مواد دفاعی Procurement Agency Defense Materials بر اساس قرارداد فروش نفت [ایران] در نظر گرفته می شود.

۳- باید شرکت نفت انگلیس و ایران و یا یک شرکت تابعه فرعی، یا به تنهایی و یا به عنوان بخشی از یک کنسرسیوم، حق بازاریابی نفت ایران را داشته باشد.^{۱۳۱}

هنگامی که آیزنهاور کاخ سفید را تحویل گرفت، قرارداد نفتی هنوز روی میز بود، اما انگلستان انتظار داشت که او و دولتش نسبت به موقعیت آنها خوشبینانه تر نگاه کنند^{۱۳۲} و برای بحث درباره منافع نفتی ایالات متحده مستعدتر باشند؛^{۱۳۳} انگلستانی که دوست نداشت به حالت تسلیم در مقابل اقدامات غیرعقلانی مصدق ایستاده و از آن تبعیت کند.^{۱۳۴} همچنین انگلستان به احیای دوباره روابط دوستی دوره جنگ چرچیل-آیزنهاور^{۱۳۵} امیدوار بود و انتظار داشت ژنرال [آیزنهاور] روش سخت گیرانه‌ای در مقابله با مصدق برگزیند؛ حتی به طور تلویحی [انگلستان] گفت که مگر او [آیزنهاور] به کمونیسم فشار بیاورد و توافق نامه نفتی منطقی به امضا برسد، و الا وی هیچ فایده‌ای برای آنها نخواهد داشت.^{۱۳۶} به یقین، این انتظار تغییر در سیاست [دولت ایالات متحده] از همان زمان به روشهای بسیاری در هاله‌ای از توجیحات قانونی تکرار گردیده بسط داده شده بود تا علت انتخاب عملیات آژاکس را توسط آیزنهاور نشان دهد. اگرچه رفتار آیزنهاور [که بررسی موضوع را] به سان سابق پیش می برد و تفسیرهای سنتی از [زشتی] کودتا داشت، برای انگلستان و منازعه نفتی ناامید کننده می نمود.

دولت آیزنهاور اشتراک نظر بسیاری با دولت پیشین داشت. [به نظر آنها] مصدق در مقابل کمونیسم دفاع سنتی بود، اما به نظر می رسید از جولای ۱۹۵۲ او تنها شخصی است که ایالات متحده می تواند با او وارد مذاکره شود. حتی انگلستان نیز در آن دوره تصدیق می کرد که موقعیت فعلی مصدق مطمئن به نظر می رسد^{۱۳۷} و اینکه در آینده‌ای نه چندان نزدیک، انجام کودتا «نیازمند تشویق فعال [داخل] و حمایت از خارج است».^{۱۳۸} به غیر از این موارد، برای ملاحظه افکار عمومی هم که شده، حتی اگر مذاکره با مصدق نیز امکان پذیر نبود، بایستی

نسبت به آن تظاهر می‌کردند. از سوی دیگر حفظ حرمت قراردادهای نفتی الزامی بود و باید از درآمد ۵۰ - ۵۰ سود - مشارکت و ثبات عرضه نفت جهانی در جهان حمایت می‌شد. دولت آیزنهاور با ایستادگی در مقابل انگلستان، بر اعمال دولت ترومن، که ایالات متحده بایستی به شریک بزرگ تری در خاورمیانه تبدیل شود،^{۱۳۹} صحنه گذاشت و نزدیکی اش به سیاستهای ادعایی ایرانیان بیشتر شد. [دولت جدید] ایالات متحده بسیار بیشتر از دولت پیشین، مخالف آشکار شدن همکاری انگلیسی - امریکایی بود و اهمیت بسیاری به مذاکرات داد، به حدی که به آزردگی بیشتر انگلستان در پی این مشارکت انجامید. همکاری حیاتی انگلستان و ایالات متحده در جنگ مقابل کمونیسم باقی ماند، اما این همکاری به بهترین وجه غیررسمی اجرا می‌شد تا از آثار سوء این دست به دست هم دادن [این دو] احتراز شود.^{۱۴۰} از آن گذشته، اگرچه آیزنهاور به دوستی با چرچیل ارزش قایل بود، اما آیزنهاور و دولتش به این نتیجه رسیده بودند که چرچیل «در پی نفع خود بود - هر چند زیاد دوام نیاورد»^{۱۴۱} و به شدت در مورد برخوردهای چرچیل در اجلاس سران^{۱۴۲} و به این باور بچه‌گانه او که همه پاسخها را به طور مطلق در مشارکت انگلیسی - امریکایی جستجو می‌کرد، انتقاد داشتند.^{۱۴۳}

در ژانویه ۱۹۵۳ دولت آیزنهاور دریافت که هنوز میدانی برای مذاکره و رسیدن به توافق باز است، بدون این که مصالحه‌ای برای درآمد ۵۰ - ۵۰ پیشین و یا تحقیر انگلستان با ایجاد فشار بر روی سرمایه‌گذاری اش نیاز باشد. بنابراین، آیزنهاور و دالس به این نتیجه رسیدند که طرح نفت که از دولت ترومن به ارث رسیده است، فرصت خوبی برای نیل به موفقیت به شمار می‌رود.^{۱۴۴} آیزنهاور این طرح را در ۳۰ ژوئن ۱۹۵۳ با هموار کردن راه حضور شرکتهای بزرگ نفتی ایالات متحده در آن - با لغو ماده قانونی ۷۰۸ و مصونیت در مقابل قانون ضد تراست - در پاییز ۱۹۵۲ ضمانت کرده بود.^{۱۴۵}

با این همه، مصدق پس از مدت کوتاهی که از موافقت ابتدایی اش با پرداخت غرامت می‌گذشت تغییر مسیر داد و پس از دریافت طرح نفت در ابتدای فوریه ۱۹۵۳، تهدید کرد که اگر انگلستان اصرار کند که ایران باید تاوان پردازد و سود آینده اش کاهش یابد، نفت را با ۵۰ سنت زیر قیمت به همه مشتریان خواهد فروخت. در ۱۴ فوریه او این تهدید را تکرار کرد، اما اضافه نمود که تهدیدش را در غیاب توافق نامه با انگلستان و در صورتی که حکومت ایالات متحده با مردم امریکا خواست خود را برای خرید زیاد نفت از ایران نشان ندهند، عملی خواهد ساخت.^{۱۴۶} این تهدید ثبات بازار جهانی نفت را به مخاطره می‌انداخت و به ایالات متحده فشار می‌آورد که کمکهای خود را به ایران محدود کند، چرا که فروش نفت به کشورهای کمونیستی با قانون تضمین دو طرفه در تعارض بود. از آن گذشته دستیابی بیشتر مصدق به تانکرهای نفت

بدین معنی بود که وی اساساً تغییر مسیر داده برای عملی کردن تهدید خود در فروش نفت به همه مشتریان، ناگهان نفت ایران را وارد بازارهای جهانی نفت خواهد کرد.^{۱۴۷}

بحران به اوج رسیده بود. اکنون انگلستان انتظار داشت که آیزنهاور اقدام قطعی علیه مصدق انجام دهد، زیرا او به طور روشن تعهدش مبنی بر پرداخت غرامت را نقض کرده آخرین اولتیماتومش تهدیدی بود که نشان می داد ایران به صورت غیرقابل جبران در حال حرکت به سمت کمونیسم است. از این رو انگلستان از وزارت امور خارجه امریکا خواست تضمین بدهد که دیگر انگلستان برای دادن امتیازات بیشتر تحت فشار قرار نخواهد گرفت.^{۱۴۸} انگلستان فکر می کرد این خواسته ها شوخی است.^{۱۴۹} به غیر از این [انگلستان فکر می کرد] طرح دوباره پیشنهادها برای مصدق، وی را به این باور خواهد رساند که «با ادامه فشارهای عصبی و رفتارهای احساسی عجیب، او خواهد توانست بر دولت ایالات متحده برای کاهش احتمالی فشارها و اخذ امتیازات بیشتر و حتی امضای توافق نامه ای در موافقت با همه خواسته هایش، غلبه کند.»^{۱۵۰} دولت آیزنهاور قاطعانه در مقابل انگلستان ایستاد. ضمن آنکه به خواست مصدق مبنی بر اینکه در تعیین و تحدید مبلغ غرامتی که ایران مجبور به پرداخت آن پیش از امضای قرارداد نفتی باشد غیر منطقی است، اعتنایی نکرد. هیچ چیز برای پذیرش این نظر انگلستان که حفظ منافع جاهای دیگر به توافق با ایران و دادن امتیازات بیشتر^{۱۵۱} ترجیح دارد، آماده نبود. آیزنهاور، مانند ترومن، برای ایمن سازی دایمی ایران نیاز به قرارداد نفتی داشت؛ بر این اساس آماده مذاکره با رهبران ایران شد که در این باره مساعدت کنند؛ این رهبران، شامل مصدق نیز می شد تا هنگامی که نشان دهد درخواستهای منطقی است. آیزنهاور همانند ترومن برای درک بهتر از موقعیت ایران به انگلستان روی می آورد تا اینکه به طور قطعی مقابل مصدق بایستد. مقامات رسمی سفارت انگلستان [در امریکا] به یقین و با ناراحتی به این نتیجه رسیده بودند که «نظریات دولت ایالات متحده، با تغییر دولت، تفاوت بسیار ناچیزی کرده است.»^{۱۵۲}

در ۲۰ فوریه ۱۹۵۳ انگلستان به این نتیجه رسید که دولت آیزنهاور اقدام مستقل را ترجیح می دهد و در صورتی که مذاکرات به شکست برسد، جبهه ای انگلیسی - امریکایی را طراحی خواهد کرد.^{۱۵۳} پس به مصدق فرمولی پیشنهاد داد که به مسئولیت او در قبال پذیرش پرداخت غرامت تأکید می ورزید. [بر اساس این طرح] ایران نیازی به پرداخت نقدی بیش از ۲۵ درصد درآمد نفتی سالیانه خود را - کمتر از غرامتی که (ICJ) دیوان دادگستری بین المللی تعیین کرده - نخواهد داشت. اگر در هر سال عایدی نفتی ایران پایین تر از پنج درصد غرامت قابل پرداخت باشد، این کمبود می تواند با ارسال نفت آزاد جبران شود. در عمل، مفهوم طرح این بود که ایران به مدت بیست سال ۲۵ درصد عایدی صادرات نفت سالیانه اش را برای جبران غرامت تعیین

شده از سوی دیوان دادگستری بین‌المللی (ICJ) - با ارسال نفت آزاد - به صورت نقد پرداخت خواهد کرد. ۱۵۴

در حالی که پیشنهاد انگلستان در مسیر عقب‌نشینی‌های طولانی‌اش در مواجهه با فشارهای ایالات متحده بود، اما در عین حال دیدگاه انتقادی انگلستان را درباره سیاستهای ایالات متحده در قبال ایران نشان می‌دهد. در سوم فوریه، قائم‌مقام وزیر امور خارجه آمریکا، ماتیوس، به این جمع‌بندی رسید که سه سال فشار بر روی انگلستان شرایط این کشور را تخفیف داده و این دولت به «موقعیتی در حداقل»^{۱۵۵} رسیده است. پس، هنگامی که توافقات ۳۰ فوریه انجام شد، همان‌طور که «پیتر رامس باتم»، رئیس‌میز نفت انگلستان در وزارت امور اقتصادی، اشاره کرد «در حقیقت، ما [انگلستان] اکنون در پایین‌ترین حد اصول خود هستیم: حکمیت بی‌طرفانه روی مبلغ گرامت مقرر برای حداقل امتیاز».^{۱۵۶} این نقطه‌ای بود که معاون وزیر امور خارجه آمریکا، ژنرال والتر بدل اسمیت، توانست به انگلستان تضمین بدهد که او و «دالس»^{۱۵۷} اکنون به این محدوده حداقل تعهد رسیده‌اند. منافع انگلیسی - آمریکایی مشترک شده بود. فرمول دیگری در ترتیبات سود - مشارکت، ۵۰ - ۵۰، وجود نداشت، مگر اینکه هم سابقه [مذاکرات] را در هم می‌شکست و هم الزام به حرمت قراردادهای را تهدید می‌کرد.

۲۱۴

اکنون دولت آیزنهاور از گزینه‌های آرام سیاسی که با اهداف و فرضهای دولتهای پیشین مشترک بودند، دور شده بود. او نیز، به سان دولتهای پیشین برای امنیت ایران حاضر به بی‌ثبات کردن بازار جهانی نفت و پایه‌های تجارت جهانی نبود. همچنین، یک مذاکره نفتی مستقل و بدون اجازه و حضور انگلستان، از گزینه‌های آیزنهاور نبود، زیرا این موضوع آسیب اساسی به روابط انگلیس، آمریکا و هم به حرمت قراردادهای بین‌المللی وارد می‌ساخت. مذاکرات یک طرفه ایالات متحده با ایران و با موافقت انگلستان نیز شدنی نبود، زیرا روش مصدق بی‌اعتمادی نسبت به او را به وجود آورده بود؛^{۱۵۸} چیزی که دولت آیزنهاور در وهله اول در ژانویه ۱۹۵۳ دیده بود. این دولت انتظار نداشت مصدق به قراردادش با آمریکا بیشتر از قرارداد با انگلستان احترام بگذارد.^{۱۵۹} سرانجام، پیشنهادهای ۲۰ فوریه، نظریات مختلف را [در ایالات متحده] به این نتیجه رساند که باید برای خشنودی مصدق، از انگلستان امتیاز گرفت. تنها این سؤال باقی ماند که آیا مصدق پیشنهادهای ۲۰ فوریه را خواهد پذیرفت، یا ایالات متحده با دولت جدیدی در ایران کار خواهد کرد؟ اگر مصدق با این پیشنهادها مخالفت کند، نشان می‌دهد که یا نمی‌خواهد و یا نمی‌تواند به توافق دست یابد.

در مارس ۱۹۵۳، دو پیش‌بینی بسیار غلط مصدق به سلسله ماجراهایی انجامید که برکناری‌اش را از قدرت در پی داشت. اول، هنگامی که سفیر هندرسن به مصدق گفت

غیرممکن است این حق به ایالات متحده داده شود که تا تعیین تکلیف ادعاهای مهم انگلستان نفت ایران را بخرد، او در پاسخ گفت که «شما می‌توانید به آنها بگویید که ایران را از کمونیس‌نگاه داشته‌اید.» بعد از دو سال موفقیت‌آمیز در برجسته‌سازی اختلافات بین انگلیس و امریکا، مصدق روی این موضوع زیاد حساب کرده و با کارت کمونیستش زیاد بازی کرده بود و به طور کامل «پته‌اش را روی آب ریخته بود.»^{۱۶۰} دوم؛ در ۲۰ مارس، مصدق در یک سخن‌رانی با پیشنهادی ۲۰ فوریه مخالفت کرد. این مخالفت نتیجه عمل حمایت ایالات متحده از مصدق را نشان داد. جمهوری خواهان دریافتند که غیرممکن است بتوانند با مصدق وارد مذاکره شوند و همان‌گونه که دمکراتها یک سال پیش نظاره‌گر بودند، آنها نیز نظاره‌گر کردند که حمایتشان از مصدق بی‌فایده بوده است. اهمیت تکمیل این روند به هنگام مراجعه به روزشمار طرح محرمانه تهیه شده توسط «ویلبر» حتی بیشتر نمایان می‌شود. در حالی که مقامات انگلستان عملیات «بوت» [چکمه] را برای به زیر کشیدن مصدق از قدرت، با همکاری ایالات متحده در اواخر ۱۹۵۲ طراحی کردند، بدل اسمیت شرح می‌دهد که تا مارس ۱۹۵۳ دولت ایالات متحده نمی‌توانست با سرنگونی مصدق موافقت کند؛ و در ۱۶ آوریل، پیش از مطالعه‌ای فراگیر، مشخص بود که «عوامل سرنگونی مصدق» کامل شده است.^{۱۶۱}

۲۱۵

دولت آیزنهاور به گزینه‌های سیاسی به جای مانده از دولت ترومن و اهداف و فرضهای مشترک دو دولت، معتقد بود. تقریباً تغییری در سیاست ایالات متحده، به تبع تغییر دولت، به وجود نیامد. انگلستان فشار بیشتری نمی‌توانست وارد کند. ایالات متحده هم نمی‌توانست مذاکرات یک طرفه‌ای را با و یا بدون موافقت انگلستان ترتیب دهد. محاسبات غلط مصدق در مارس ۱۹۵۳، نشان داد که او یا ناتوان است و یا نمی‌خواهد به توافقی دست یابد که ایالات متحده آن را منطقی می‌شمارد.

این وضعیت، تنها، راه تغییر رهبری ایرانیان را باقی گذاشت؛ اما هنوز انجام کودتا معلوم نبود. آیزنهاور نیز، مانند ترومن یک سال پیش، دو انتخاب داشت؛ یا صبر تا سقوط مصدق و یا به سرعت وارد عمل شدن. البته به سرعت وارد عمل شدن ترجیح داشت؛ زیرا هم دولت او در این فرض که احتمال رسیدن توافق با مصدق دور از انتظار است و در مقابل گذشت زمان خطری برای حفظ ایران از کمونیس‌م به شمار می‌رود، با دولت ترومن مشترک بود؛ و هم دنیای آزاد نیاز داشت تا ببیند رهبر آن [رهبر دنیای آزاد = امریکا] برای به دست آوردن خواسته‌هایش چه کاری انجام می‌دهد. همچنین، ملاحظه الزام به اجرای قراردادهای نفتی و عرضه نفت بین‌المللی، بدان معنی بود که ایالات متحده نمی‌توانست برای نقض غیرقانونی تحریم نفتی علیه ایران خطر کند. مهم‌تر از همه اینها، در بهار ۱۹۵۲، احتمال قریب‌الوقوعی برای سقوط مصدق به دلایل

طبیعی دور از انتظار بود. به نظر می‌رسید، اقتصاد وابسته به زمین در ایران، توانایی ادامه حیات را در مدتی طولانی و بدون توافق نفتی، بویژه با کمکهای محدود فنی ایالات متحده، خواهد داشت.^{۱۶۲} به یقین، رئیس سازمان سیا - آلن دالس - با فراست در فوریه ۱۹۵۳ دریافت که «اگر بحران ماهها به درازا بکشد، به ندرت [ایران] به بحران کشیده خواهد شد.»^{۱۶۳} مصدق، مدت طولانی بر سر قدرت بود، انتظار می‌رفت هنگامی که او از قدرت بیفتد، حزب توده قدرت را به دست بگیرد، زیرا او به حمایت‌های باقی مانده جبهه ملی بسیار تکیه کرده و در همان حال در پی حذف شاه بود.^{۱۶۴} مقدر شده بود او دکتر بنش ایران شود^{۱۶۵} [دکتر بنش: رئیس جمهور چکسلواکی] و در مقابل این خطر، ضرر تغییر دولت «خیلی زیاد نخواهد بود»^{۱۶۶} در واقع انجام ندادن این تهدید، خیلی بیشتر از انجام آن، موفقیت را به شکست تبدیل می‌کرد. حتی اکنون نیز که متحدین مصدق در [حزب] توده از ایده تغییر سریع رژیم کاملاً حمایت می‌کردند، دولت آیزنهاور هنوز تغییر رهبری ایران را با حداقل مداخله ترجیح می‌داد. در ابتدا [ایالات متحده] فشارهای آشکار و پنهانش را بر مصدق، به دوروش فشار با کاهش حمایت‌هایش و کاهش کمک‌هایش، وارد ساخت. گزارش تاریخی محرمانه «ویلبر» فاش کرد هنگامی که این دوروش تأثیر نکرد، ایالات متحده ترجیح داد تا نمایندگان مجلس را برای تأثیرگذاری در تغییر قانونی رهبری ایران [مصدق] ببرد. هنگامی که مصدق با تعطیل کردن موقت مجلس، نسبت به این طرح پیش دستی کرد، این تلاش نیز ناممکن شد و ایالات متحده به برگزیدن رهبری جدیدی در ایران از طریق کودتای نظامی پیشگیرانه وادار شد. آخرین راه باقی مانده در مقابل آیزنهاور، از میان گزینه‌های دوره دولت خود و دولت ترومن، کودتا بود.^{۱۶۷} ناامید شدن ایالات متحده از روشهای دیگر با تشخیص مقامات این کشور در ۲۹ جولای که امکان ضعیفی برای کار با مصدق وجود دارد^{۱۶۸}، مشخص می‌شود. کارکنان سیا در سفارت ایالات متحده نیز راهی برای دانستن اینکه چه بر سر قسمتهایی از کودتا^{۱۶۹} که داشت اتفاق می‌افتاد، نداشتند. پیش از اینکه کودتا اجرا شود، هیئت دیگری نیز برای قبولاندن [نظریات ایالات متحده] به مصدق اعزام شد که ناموفق ماند.

با توجه به اختلافات موجود در روش دولتهای آیزنهاور و ترومن، روایت‌های متعددی از کودتای آگوست ۱۹۵۳ علیه مصدق، تصمیم آیزنهاور را تشریح کرده است. این مقاله در پی حقیقت‌های تحریف شده کودتا بود تا نشان دهد اینکه: دولت جدید [آیزنهاور] روش مجزایی از دولتهای پیشین خود داشته، اغلب فرضها ساختگی است. این مقاله مدعی است، تصمیم به اجرای کودتا، بیش از آنکه با فرض تغییر سیاست همراه با تغییر دولت توجیه پذیر باشد، با فرض ادامه سیاستها به همراه تغییر دولت توجیه می‌شود، [و باید گفت] هنگام انجام عملیات آژاکس

تمام گزینه‌های پیش روی دولت [آیزنهاور] از بین رفته بود.

دولتهای ترومن و آیزنهاور اشتراکات بسیار قوی در مدیریت مسئله ایران داشتند، هر دو فرضها و عوامل پیچیده بسیاری را پیش رو داشتند، هر دو به جای گلاویز شدن با ایران در پی تدبیر گزینه‌های سیاسی بودند. هر دو دولت تهدید اصلی را تخریب توسط کمونیستهای [ایران] و اقدام نظامی شوروی در ایران می‌دانستند. به علاوه هر دو راه حل را در رشد ریشه‌ای شرایط اجتماعی-اقتصادی ایران و تشویق به انجام اصلاحات اداری و سیاسی می‌دانستند که مدتها بود به طول کشیده و وقت آن رسیده بود. هر دو دولت [ترومن و آیزنهاور] فهمیدند که احیای مجدد برنامه هفت ساله و یافتن رهبری قوی طرفدار غرب در ایران از شروط لازم برای رسیدن به اهدافشان است.

منازعه نفتی ایران و انگلیس مشکلات ویژه‌ای را به دولتها تحمیل کرد. درآمدهای نفتی برای کسب سرمایه و سرمایه‌گذاری برای احیای مجدد برنامه هفت ساله لازم بود. از دست رفتن درآمدهای نفتی [ایران] ایالات متحده را به این نتیجه رساند که بحران اقتصادی، این کشور را به طور فزاینده‌ای در مسیر تخریب غیرقابل برگشتی برای تسلیم شدن مقابل کمونیست قرار داده است. به علاوه ایالات متحده نفوذ محدودی در خاورمیانه داشت و می‌خواست به دلایل پیچیده و متفاوت با هر دو طرف منازعه نفت [ایران و انگلیس] همکاری کند. ایالات متحده می‌خواست با انگلستان همکاری کند، زیرا در استراتژی جلوگیری از توسعه و نفوذ کمونیسم عموماً و برای دفاع از خاورمیانه خصوصاً به این کشور نیاز شدیدی داشت. همچنین ایالات متحده می‌خواست با ایران همکاری کند، زیرا این همکاری را هم برای هدایت ناسیونالیسم ایرانی در مقابل کمونیسم نیاز داشت و هم می‌خواست به کشورهای دنیای غیرمتعهد و در حال توسعه پیغام دهد که ایالات متحده ضدامپریالیسم است.

هنگامی که دولتها [ترومن، آیزنهاور] تشخیص دادند که چه می‌توانند بکنند و چه نمی‌توانند بکنند، به سوی فرضها و فاکتورهای پیچیده مشترک رهنمون شدند. این دولتها چهار فرض کلیدی داشتند: کار با رهبری طرفدار غرب در ایران؛ ایجاد حس مثبت در مقابل خطر بزرگی که انگلستان در منازعه پذیرفته است؛ حراست از اصل حرمت قراردادهای و ثبات بازار جهانی نفت؛ و اینکه بنا به ملاحظات سیاسی در افکار عمومی داخلی و خارجی [ایالات متحده] مشخص شود که برای ایمن نگهداشتن ایران از کمونیسم کاری انجام می‌شود. عامل پیچیده‌ای که هر دو دولت [ترومن و آیزنهاور] در آن مشترک بودند، این بود که انگلستان و ایران متحدان مهم جنگ سرد، اما سرسخت در منازعه نفتی بودند، هر دو [ایران و انگلستان] در پی فشار بر سیاست ایالات متحده برای گرفتن امتیاز بیشتر در مقابل دیگری بودند و هیچ کدام اولویتهای جنگ سرد

ایالات متحده را درک نمی‌کردند.

تمام این ملاحظات، در مجموع، گزینه‌های سیاسی را منتفی کرد. دفاع ایالات متحده از ایران در مقابل کمونیسم باید غیرنظامی می‌بود. تأکید بر اینکه انگلستان شریک کوچک‌تر ایالات متحده در خاورمیانه است، بدان معنی بود که این کشور [ایالات متحده] نیروهای مطمئنی برای تضمین امنیت خاورمیانه در اختیار نداشت. به علاوه اگر نیروهای اندکی هم در ایالات متحده یافت می‌شد، نمی‌توانست بدون مداخله متقابل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران، به استناد قرارداد مودت ۱۹۲۱، در این کشور مداخله کند. گزینه‌های غیرنظامی بسیار نامحدود بودند. ایالات متحده نمی‌توانست برای عرضه نفت ایران، بدون موافقت انگلستان و پرداخت غرامت مقرر توسط ایران، با این کشور [ایران] وارد مذاکره شود. این مذاکرات [بدون موافقت انگلستان] صدمه سختی به روابط انگلیس با آمریکا می‌زد و الزام به حفظ حرمت قراردادها را به مخاطره می‌انداخت، [از سوی دیگر] چنین مطرح می‌شد که ایالات متحده در پنهان ضامن ایران برای لغو قرارداد نفتی ۱۹۳۳ است. ایالات متحده، همچنین نمی‌توانست بدون توافق نامه نفتی، کمک‌های وسیعی را برای تشویق ایران به انجام اصلاحات اجتماعی - اقتصادی ارسال کند. انتظار می‌رفت، هر یک از برنامه‌های کمک [به ایران و بدون یک قرارداد نفتی] در کنگره رد شود؛ اگر نیز چنین نمی‌شد، ریسک بسیاری برای ایالات متحده در پی داشت. این کمک‌ها می‌توانست انگلستان را بسیار خشمگین سازد، زیرا این کمک‌ها اثر مجازات‌های اقتصادی بر ایران را کاهش می‌داد و مجدداً خطر مشاهده ایالات متحده در مقام مشوق کشور ناقض قراردادها افزایش می‌یافت. همچنین این موضوع می‌توانست بحران را به درازا کشانده ایالات متحده با این موضوع رو به رو شود که کاهش فشار بر روی ایران، آرامشی برای این کشور به وجود خواهد آورد که هرگز تن به مذاکره نفتی نخواهد داد. به غیر از همه اینها، ممکن بود فساد مالی و سوءمدیریت ایرانیها، کمک‌های آمریکا را نیز بیهوده تلف کند. همچنین ناسیونالیسم ایرانی می‌توانست به عنوان مقابله با امپریالیست جدید با این کمک‌ها به مقابله برخیزد، که در این صورت عواقب ناگواری برای اعتبار ایالات متحده در پی خواهد داشت.

این بازی دوگانه [دودوزه بازی] بین اهداف، فرضها و عوامل پیچیده مشترک، احساس مسئولیت ایالات متحده را در میانجی‌گری برای توافق نفتی از بین برد و ایالات متحده مجبور شد در موقعیت نسبتاً ضعیفی، هم‌زمان، در مسیر متزلزلی بین دو رقیب اما متحد با ایالات متحده در جنگ سرد، قدم بردارد. ایالات متحده مجبور بود ایران و انگلستان را هم تشویق کند، هم هدایت کند و هم بر آنها فشار بیاورد تا با سرعت قابل قبولی برای ایالات متحده به توافق نفتی

دست یابند، به صورتی که نه امتیازات نفتی نقاط دیگر جهان به مخاطره بیفتد و نه اصل حرمت قراردادهای بین‌المللی نقض شود. [در این راه]، تنها متغیراتی که دو دولت [ترومن و آیزنهاور] مجبور بودند برای رسیدن به توافق نفتی با آنها بازی کنند، اخذ امتیازات بیشتر از انگلستان برای پاسخ به درخواستهای ایرانی‌ها و تغییر دولت در هر یک از دو کشوری بود که احتمال مصلحه بیشتری با آن می‌رفت.

دولت ترومن حدود بیش از سه سال مشغول میانجی‌گریهای رسمی و غیررسمی برای حفظ عرضه نفت جهانی و آزمودن گزینه‌های سیاسی پیش رو در ایران بود. ترومن، با لغو قانون ضد تراست و حمایت از کمپانیهای نفتی ایالات متحده به آنها اجازه داد تا هم آثار حذف نفت ایران را [از بازار جهانی نفت] برطرف کنند و هم فرمول سود- مشارکت ۵۰-۵۰ را با شرکت آرامکو عربستان سعودی پیش برند، چرا که فکر می‌کرد تنها این روش از به مخاطره انداختن امتیازات نفتی نقاط دیگر جلوگیری خواهد کرد. همچنین ترومن برای پاسخ به درخواستهای ایران برای پذیرش اصل سود- مشارکت ۵۰-۵۰ و حتی بیشتر از آن، به انگلستان فشار وارد کرد. هنگامی که در ۱۹۵۲ ایالات متحده [دولت ترومن] دریافت، نفوذ بسیار کمی در فشار آوردن بر انگلستان برای انجام توافق و خلاصی خودش از منازعه دارد، آرام آرام به سمت کاهش وابستگی‌اش به انگلستان در دفاع از خاورمیانه حرکت کرد. به غیر از این، ایالات متحده در آموزش ایران به روابط تجارت نفت، ابتدا با رزم‌آرا و سپس با مصدق کار کرد؛ رهبرانی که امریکا بیشترین امید را برای سیاستهای حامی غرب و رسیدن به توافق نفتی به آنها داشت. هنگامی که مصدق در بهار ۱۹۵۲ امتحانش را پس داد و نشان داد که غیرقابل اطمینان است، ایالات متحده کنار ایستاد و انگلستان از قوام حمایت کرد. هنگامی که این ترفند شکست خورد، به نظر می‌رسید مصدق تنها گزینه بود، هر چند امید کمی به تضمین منافع ایالات متحده و هماهنگی دوباره دولت ترومن با او، می‌رفت.

تا موقعی که ترومن کاخ سفید را ترک کرد، انگلستان با غرولند بسیار، امتیازات بی‌شماری را در پی درخواستهای رو به افزایش ایالات متحده داده بود، و علی‌رغم تغییر دولت انگلستان در پاییز ۱۹۵۱، تغییر چندانی در خواسته‌های ایالات متحده ایجاد نشده بود. همچنین اصل سود- مشارکت، ۵۰-۵۰، نشان‌نهایی ایالات متحده شده بود که از بیم عدم ثبات جریان نفت و به خطر افتادن امتیازات نفتی جاهای دیگر از آن عدول نمی‌کرد. به نظر می‌رسید، هنوز، مصدق بهترین رهبری بود که ایالات متحده می‌توانست بیابد. سرانجام آیزنهاور با مجموعه‌ای از دلایل در حال انجام مذاکره نفتی بود. آیزنهاور وارث این [مذاکرات] بود و با نظر کسانی که در تشریح علل کودتا به تغییر سیاست ایالات متحده با تغییر بین‌دولتهای ایالات متحده معتقدند، مغایر

است، زیرا آیزنهاور سیاست ترومن را مو به مو پی گرفت. هنگامی که مصدق در فوریه ۱۹۵۳ از اصل پرداخت غرامت که قبلاً در ژانویه پذیرفته بود عدول کرد و تلویحاً تهدید کرد که نفت را به زیر قیمت به کشورهای کمونیستی خواهد فروخت، دولت آیزنهاور در مقابل او نایستاد. آیزنهاور ترجیح داد تا برای اخذ امتیازات بیشتر رو به انگلستان آورد، زیرا امریکا درخواست مصدق را برای تعیین و محدود کردن غرامتی که بایستی ایران پیش از امضای توافق نامه نفتی پردازد، منطقی تشخیص داد.

دولت ترومن رفته بود، در حالی که گزینه های ارزشمند بسیار کمی از خود بر جای گذاشته بود. هنگامی که انگلستان پیشنهادهای ۲۰ فوریه ۱۹۵۳ را ارائه داد، دیگر باب پیشنهادها بسته شد و چیز بیشتری نمی توانست از انگلستان به دست آید، مگر آنکه منافع ایالات متحده در اصل ۵۰-۵۰ و یا اصل احترام به قراردادهای به خطر بیفتد. با رد پیشنهادهای [۱۹۵۳]، مصدق نشان داد که یا برای انجام توافق نفتی بی میل است و یا ناتوان. هنگامی که مصدق با کارت کمونیستش زیاد بازی کرد، و هم موقعی که در ۲۰ مارس با قرارداد نفتی مخالفت کرد، مشخص شد که احتمال بسیار کمی برای امضای توافق نامه نفتی و حتی قراردادی یکجانبه با امریکا وجود دارد. بنابراین تنها گزینه پیش رو برای دولت آیزنهاور، کار با دولت جدید در ایران بود، آن هم با سرعت بسیار بالا تا متحدان مصدق در حزب توده نتوانند ایران را در مسیر غیرقابل بازگشت به سوی کمونیستها قرار دهند. مشکل بزرگ این بود که برخلاف سال گذشته، شرایط در ایران چنین نبود که انتظار برود مصدق بزودی و به صورت طبیعی از قدرت کنار خواهد رفت. پس، آیزنهاور به آخرین راه حل دشوار در سیاست ایالات متحده در قبال ایران رسید: واژگون کردن مصدق یا تسلیم ایران به کمونیسم.

در حالی که به نظر می رسد، این درست است که حضور دولت آیزنهاور در کاخ سفید به نسبت دولت ترومن، گوش شنوای بیشتری را برای انجام عملیات پنهان در موقعیتهای کلیدی به قدرت رساند، اما اینکه چگونه دولت آیزنهاور به چنین تصمیم قاطعی رسیده است، به صورت انحرافی و با عوامل تغییر دولتها شرح داده شده است، نه با اعتراف به ادامه سیاستهای [دو دولت].

به یقین، حتی هنگامی که استفاده از زور به عنوان نیاز تغییر سریع رژیم ایران، پذیرفته شد، دولت آیزنهاور ترجیح می داد حداقل مداخله ممکن را داشته باشد. سرانجام، انتخاب دشوار بین کودتای نظامی و یا تسلیم کردن ایران به کمونیسم بود، اعتقاد به کفایت مذاکرات سیستماتیک و سایر گزینه های سیاسی آرام، در اهداف، فرضها و عوامل پیچیده در دو دولت مشترک بود، وانگهی، این [کودتا] همان خواست مشترکی بود که، «برای حفظ ایران در مدار

غرب، اگر لازم باشد، عملیات پنهانی برای تحقق دولت رام شدنی در ایران انجام شدنی است» و به همین دلیل عملیات آژاکس بیش از آنکه با تغییر دولتها، شرح داده شود، باید با تغییر عوامل متغیر در ادامه سیاست دولتها و اینکه آخرین اقدام منطقی و بسیار سخت برای سیاست خسته و فرسوده است، شرح داده شود.

پانوشتها:

- 1- Wilber Report, Secret History of the Coup, WWW. Cryptome. org/cia-iran-all. htm.
- 2- F.Azimi, 'The Politics of Dynamic Stalemate: Iran 1944-53' (PhD Thesis, St Antony's College Oxford, 1984), p. 363; F.Diba, Mohammad Mossadegh - A Political Biography (London: Croom Helm, 1986), p.181.
- 4- S.E. Ambrose, Eisenhower. The President. Vol. 2, 1952-69 (London: Allen and Unwin, 1984). P.III: M. Gasiorowski, US Foreign Policy and the Shah: Building a Client State in Iran (Ithaca New York: Cornell United States, Great Britain, 1991), pp. 82-3; M. Heiss, Empire and Nationhood: The The University Press, . and Iranian Oil, 1950-54 (New York: Columbia University Press, 1997); K. Roosevelt, Countercoup: Struggle for the Control of Iran (New York: McGraw - Hill, 1979)
- 5- W.A. Harriman, 'Leadership in World Affairs', Foreign Affairs, Vol. 32 (1953 - 54), pp. 525 - 40: H. Katouzian (ed.), Musaddiq's Memoirs (London: JEBHE, National Movement of Iran. 1988). p. 272; F.J. Gavin, politics, Power, and U.S. Policy in Iran, 1950-53, Journal of Cold War Studies, Vol.1, No.1 (1999), pp. 56-89.
- ۶- برای مثال، در ۱۷ ژوئن، «جی، اف، دالس» یک جلسه کلیدی را برای بحث درباره طرح کودتا با حضور «روزولت»، «آلن دالس»، «والتر بدل اسمیت»، «هنری بایرود»، «چارلز ویلسون» و «هندرسون» اداره کرد. بر اساس [نظر] روزولت، کلیات [کودتا] تنها به این دلیل باقی ماند [اجرای آن در دستور کار قرار گرفت] که تعداد بسیاری از حاضرین [در جلسه] جسارت مقابله با مبارزه طلبی های برادران دالس را نداشتند.
- K.Roosevelt, Countercoup. p.19.
- ۷- برای اطلاع بیشتر از تجدیدنظر در امتیاز نامه ۱۹۳۳ بنگرید:
J. Bamberg, The History of the British Petroleum Company, Vol. 2. The Anglo - Iranian Years (Cambridge: Cambridge University Press. 1994), pp. 48-50.
- ۸- در ۱۹۴۷ خزانه داری انگلستان از مالیات بازسازی ۱۶/۸۲ میلیون دلار به دست آورد، در حالی که ایران از حق امتیازات و مالیاتها فقط ۷/۱ میلیون دلار کسب کرد، (همان، ص ۳۲۵). [اعمال] سیاست انحصار سود توسط دولت کارگری، میزان درآمد ایران را به پایین تر از امتیاز نامه ۱۹۳۳ رساند و پرداخت بابت بخشی از ۲۰٪ سهم شرکا، به میزان بیشتر از ۶۷۱/۲۵۰ دلار می رسید.
- ۹- مقرر بود ایران به ازای هر تن، ۶ شیلینگ بهره مالکانه تا سال ۱۹۴۸ و ۲۰٪ از سهم خود را سالانه دریافت کند که با نرخ مالیات بر درآمد انگلستان برابری می کرد. همچنین مقرر بود مبلغ ۵۰/۹۰/۹۰۹ دلار ۳۰ روز پس از اجرایی شدن توافقنامه نفتی به ایران پرداخت شود و یک پرداخت حداقلی نیز - ۴ میلیون دلار در سال - بابت شراکت و مالکیتش برای

ایران تعیین گردد.

۱۰- در مارس ۱۹۴۹ «ویلبر» هشدار داد که «یک کودتا با طراحی دقیق در شمال، ایران ممکن است بسیار بیشتر از هزینه الحاق «سودتان لند» به آلمان هزینه داشته باشد» و این که باید به این موضوع «تکیه شود که بیشتر جهان اطلاع ندارند که آیا آذربایجان یک رودخانه است، یک کوهستان و یا تنها یک مذهب جدید است». اگرچه، در ژوئن ۱۹۴۹ شورای امنیت ملی (NSC) احتمال عملیات نظامی شوروی را بسیار اندک ارزیابی کرد و حزب توده کمونیست را فاقد توانایی برای به دست گرفتن قدرت تشخیص داد. همچنین، اقتصاد [ایران] نسبتاً سر پا دیده می شد و ایران قادر بود هرچقدر سرمایه می خواهد از بانک بین المللی توسعه و بازسازی و بانک صادرات و واردات امریکا وام بگیرد.

Foreign Relations of the United States (FRUS) 1949, Vol.6, Wiley to Acheson. 29 March 1949, p.496; Ibid., Analysis and Comparison of US Policies with Regard to Aid to Greece, Turkey, Iran and Afghanistan. u.d. annex. p.4.

11- FRUS 1950, Vol. 5, NEA paper, 'Political and economic factors involved in military assistance to Iran in FY 1951'. u.d., p. 466.

۱۲- همان .

122. memo. by Chief of Programme Staff MDAP (Bray) to Deputy Director MDA (Ohly), 25 January 1950. p

13- FRUS. 1949. Vol.6, memo. by G.P Merriam of the Policy Planning Staff, 13 June 1949 p. 39. The NSC accepted as early as November 1947 that the security of the Eastern Mediterranean and of the Middle East was vital to US security, ibid., 1947, Vol.5, State Department memo., u.d., p 575.

14- FRUS 1950. Vol.5. Wiley to See. State, 15 Feb. 1950, p. 471.

15- US National Archives (NA). RG 59, box 2768, H.R. Labouisse Jr. to Perkins, 27 Feb. 1950. p.4.

16- FRUS 1950. Vol.5. NEA paper 'Political and economic factors involved in military assistance to Iran in FY 1951', u.d., p. 466.

17- FRUS, 1952-54, Vol.10, NSC Staff study on certain problems relating to Iran, attached to Statement of Policy by the NSC, 2 January 1954, p.881.

۱۸- در ۱۹۴۴، هیئت کالبرستون نشان می دهد که توسعه اقتصادی قابل توجه است، اما در ۱۹۴۷ نظر ایالات متحده در

خاورمیانه چنین است که، به جز یک استثناء در نفت، «هنوز رشد مشخصی در اقتصاد به چشم نمی خورد.»

FRUS, 1947, Vol.5, State Dept. memo., 'Specific Current Questions', u.d., pp. 556-57; J.A. DeNovo, 'The Culbertson Economic Mission and Anglo-American Tensions in the Middle East, 1944-1945', Journal of American History, Vol.63 (1976-77), pp. 913-36.

19- Harry S. Truman Library (HST), Acheson Papers, Princeton Seminars, box 76, folder May 15-16 1954, folder 1, reel 5, track 1, p.6.

20- FRUS, 1952-54, Vol, 10, Memorandum of Discussion at the 135th Meeting of the NSC, 4 March, 1953, p. 698.

21- Cost of Plan as given by Foreign Secretary Herbert Morrison to the House of Commons, 491, H.C. Deb., 5s, comprising period 23rd July-4th October, 30 July 1951, c 966.

این گزارش توسط شرکت بین المللی مهندسين مشاور ماوراء بحار تهیه شده که توسط یازده شرکت مهندسين مشاور

امریکایی و یک شرکت انگلیسی اداره می‌شد. برای مطالعه اصل طرح و گزارش بنگرید:

- Overseas Consultants Inc., Report on Seve Year Development plan for the plan Organization of the Imperial Government of Iran, 5 Volumes (New York: Overseas Consultants, 1949); L.P. Elwell Sutton, Persian Oil: A Study in Power Politics (London: Lawrence & Wishart, 1955), pp. 159-61.
- 22- FRUS, 1950, Vol.5, Rountree to Jernegan, 23 March 1950, p. 491-9; ibid., State Dept. paper, 'present Crisis in Iran', u.d., pp. 509-18.
- 23- P.M. Williams (ed.), The Diary of Hugh Gaitskell (London: Cape, 1983), p. 263. See also R. Graham, Iran: The Illusion of Power (London: Croom Helm, 1978), p. 35.
- 24- British Public Record Office (PRO), CAB 128, CM (51)51, 12 July 1951; CAB 128, CM (51) 53, 19 July 1951.
- با توافق نامه، ایران از سه حوزه مدیریتی برای معامله موردنظرش سود می‌جست:
- الف: امکانات مالی قابل انتقال؛ مزیت خودکار دریافت و پرداخت به طرف سوم به استرلینگ.
- ب: قیمت گذاری مجدد تضمینات به طلا (در عین حال که انگلستان این تضمینات را ۱/۴ میلیون دلار برآورد کرده بود).
- ج: امکاناتی برای تبدیل استرلینگ به دلار برای بعضی موارد نامحسوس و کالاهایی که با استرلینگ قابل ایتباع نخواهند بود.
- 25- PRO, FO 371/98608, minute by Sarell, 22 Jan. 1952. For the Tudeh and the 1953 coup see M.Behrooz, 'Tudeh Factionalism and the 1953 Coup in Iran', International Journal of Middle East Studies, Vol.33 (2001), pp. 363-82.
- 26- FRUS, 1952-54, Vol. 10, Statement of Policy by the NSC, 2 Jan. 1954, p.873.
- 27- DDE, Ann Whitman file, NSC Series, box 4, file 147th meeting NSC June 1 1953, memo of discussion at 147th meeting NSC, 2 June 1953.
- 28- FRUS, 1952-54, Vol. 10, memo. by Rountree, 18 April 1951, p. 39.
- 29- Ibid., Statement of Policy by the NSC, 2 Jan. 1954, p. 870.
- 30- Ibid.. See. State to State Dept., 7 Nov. 1951, p. 266.
- ۳۱- برای مثال، در دسامبر ۱۹۵۱ احساس شد که «با برنامه فعلی جنگ، نیروهای ایالات متحده برای تعهدات خاصی در خاورمیانه قابل دسترس نیستند... بنابراین ایالات متحده سازمان دفاع خاورمیانه را مسئولیت استراتژیک انگلیسی‌ها ارزیابی می‌کردند».
- HST Acheson Papers, box 167, Commonwealth capabilities and intentions in the Middle East, 31 December 1951.
- 32- FRUS, 1952-54, Vol. 10, NSC Statement of policy, 27 June 1951, p. 74.
- 33- HST, Students research B file, Iran oil 1951-53, box 1, file 9, report by Psychological Strategy Board, 21 Sept. 1951.
- 34- Dwight D. Eisenhower library (DDE), Ann Whitman file, NSC Series, box 4, memoranda of 136th meeting NSC on Wednesday 11 March 1953, 12 March 1953.
- 35- FRUS, 1952-54, Vol. 10, memoranda of 135th meeting NSC on 4 March 1953.

36- PRO, CAB 129, CP(51) 28, 'Persia', 22 Jan. 1951, p. 1.

مثال مشابه، تضمین سفیر «شگرد» بود که گفت اقدام به آزادی حزب توده از زندان به این معنی نیست که این حزب توانایی انجام یک کودتا را خواهد داشت.

FO 371/82315, Shepherd to FO, 18 Dec. 1950.

37- D. Acheson, Present at the Creation: My Years in the State Department (London: Hamilton, 1970), p. 501.

ترومن نیز چنین احساس مشابهی بروز داد: «انگلستان به صورت ناشایسته‌ای با موضوع نفت ایران برخورد می‌کرد. ما به آنها گفتیم چگونه از آن می‌توان رهایی یافت اما آنها به مشورت‌های ما گوش ندادند.»

A. Krock, Memoirs: Sixty Years in the Firing Line (New York: Funk & Wagnolls, 1969). p. 262.

38- FRUS, Iran 1952-54 Vol.10, See. State to US Embassy Iran, 9 July 1951, p. 88: ibid., NSC-107/2, Statement of Policy, 27 June 1951, p. 73.

39- PRO. FO 37/98685, Franks to FO, 12 Feb. 1952.

40- PRO. FO 371/98684. Franks to FO, 25 Jan. 1952.

41- PRO. FO 371/98685, minute by P.E. Ramsbotham, 6 Feb. 1952, FO 371/98689, Fergusson to Makins, 27 May 1952.

42- A.K.S Lambton. 'The Impact of the West on Persia', International Affairs, Vol. 33 (1957). p.24.

43- FRUS, 1952-54, Vol.10, Grady to State Dept., 9 March 1951, footnote 2, p.8.

44- D. Reynolds, 'A "Special Relationship"? America, Britain and the International Order Since the Second World War', International Affairs, Vol. 62 (1986), p.6.

45- W.R. Louis, The British Empire, 1945-51: Arab Nationalism, the United States and Postwar Imperialism (Oxford: Oxford University Press, 1984), p.673; H. Morrison, Hervert Morrison. An Autobiography by Lord Morrison of Lambeth (London: Odhams Press. 1960), p. 281.

در گزارش ۱۴ ژوئن، «گریدی» گزارش داد که به نظر «شگرد» هیچ راه حلی با وجود مصدق متصور نیست و به کار رفتن هر روش برای تغییر وی بهتر [از وضع موجود] خواهد بود.

FRUS Iran 1952-54. Vol.10, Grady to State Dept., 14 June 1951, footnote, p. 65.

برای مشخص شدن چنین رفتارهای مشابهی که پیش از این نیز رخ داده است، بنگرید:

NA, LM 73, reel 39, Gifford to State Dept., 30 June 1951.

46- PRO. CAB 129. C (52) 202, paper from the Foreign Secretary 'British overseas obligations', 18 June 1952.

47- The Times. 16 May 1951.p.5, column b.

48- PRO. FO 371/98608. 'Brief for political discussions with Mr Nitze on Feb. 14 th 1952', u.d..

49- PRO. FO 371/97593. Franks to Eden, 27 Jan. 1952; FO 371/98608, memo. by Logan recording discussion held at State Dept., 1 Feb. 1952.

50- NA. RG 59. box 2768. memo. by G.W. Perkins, 24 Jan. 1950, p.2.

51- FRUS 1952-54. Vol.9, minutes of State-Joint Chiefs of Staff Meeting, 18 June 1952, pp. 237-47: Ibid.,

State Dept. minutes of State-Joint Chiefs of Staff Meeting, 28 Nov. 1952, pp. 319-26. For details see J. Williams, 'ANZUS: A Blow to Britain's Self-Esteem', Review of International Studies Vol.13 (1958), pp. 243-63.

52- PRO. CAB 129. C (52) 276, memo. by Foreign Secretary 'Persia', 5 Aug. 1952.

53- Cited by F.J. Gavin, 'Politics, Power, and U.S. Policy in Iran, 1950-53', p.81.

54- FRUS. 1951. Vol.5, National Intelligence Report 14, 8 Jan. 1951, p. 269.

55- HST. PSF. report to the NSC by the sec. Interior and Petroleum Administrator for Defence, 8 Dec. 1952. p.10.

56- NA, LM 73, reel 40, memo. by Eakins to Linder, 4 Dec. 1952.

57- PRO. POWE 33 1937. J.H. Brook (Ministry of Fuel and Power) to J.A. Beckett (Petroleum Attaché at the British Embassy Washington), u.d..

58- PRO. FO 371/104615, Paper drafted by P.E. Ramsbotham, 'Persian Oil - Future Policy', 14 April 1953.

۵۹- برای مثال در ۱۹۵۲، شرکت نفتی تگزاس مخالف این بود که شرکتهای نفتی آمریکایی در بیرون از مرزها فعالیت کنند. Cited by G.W. Stocking, Middle East Oil: A Study in Political and Economic Controversy (London: Allen Lane, 1971), p. 122.

۶۰- این، از شرکت های تابعه کمپانی های نفتی ایالات متحده: «سو کال»، «استاندارد اویل (نیوجرسی)؛ سوکونی و «تگزاس اویل کمپانی» بود.

61- W.R. Louis. The British Empire. p. 647.

۶۲- بنگرید L.H. بحث «اندرسون» این بود که موافقت نامه در انتقال نوسازی از دولت ایالات متحده به دولت عربستان سعودی تأثیر خواهد گذاشت. این تغییرات در پی قانون مالیات امریکا در ۱۹۱۸ که برای تشویق سرمایه گذاری خارجی سرمایه های امریکا به تصویب رسید، انجام گردید. این قانون نگرانی پرداخت مالیات دو طرفه را با معاف کردن پرداخت مالیات به دولت امریکا، برای سرمایه های خارج از کشور، مرتفع ساخت.

I.H. Anderson, 'The American Oil Industry and the Fifty-Fifty Agreement of 1950. in W.R. Louis and J.A. Bill (eds.), Mussadiqi, Iranian Nationalism and Oil: I.H. Anderson. ARAMCO. the United States. and Saudi Arabia. I.H. Anderson, ARAMCO. The United States, and Saudi Arabia. A Study of the Dynamics of Foreign Oil Policy 1933-50 (Princeton: Princeton University Press, 1981).

63- FRUS. 1950. Vol. 5. See. State to US Embassy Iran, 18 Nov. 1950, p. 614.

۶۴- این تفاوتها به ظرافت توسط «سرجان لی رُجتل»، سفیر انگلستان در ایران، در ژانویه ۱۹۵۰ دریافت شد: «سفیر ایالات متحده گفت او باور ندارد که ما به یک توافق خواهیم رسید، اگر این روش را تعدیل کرده و با ترک کنیم.» من به او گفتم که آنچه که من اطلاع دارم دقیقاً همان است که ما قصد داریم انجام دهیم.

PRO, FO 371/82374, Le Rougetal to FO, 10 Jan. 1950.

65- HST, Grady Papers, General file, box 2, Articles by Henry F. Grady, 'Tensions in the Middle East with Particular reference to Iran', 11 February 1952, p. 12.

چنین عقایدی توسط سایر مقامات رسمی ایالات متحده چون ترومن که حافظ منافع تعداد ۱۸۵۰ تبعه انگلیس بود، نیز ابراز شده است.

HST, Student research B file, Oil crisis in Iran 1950-53, box 1, file 9, minutes of meeting at the White House to discuss Churchill's joint proposal, 21 August 1952, p.4.

برخی صاحب‌نظران به این دلیل که ایران ۱۹۵۱ با ایران ۱۹۰۱ تفاوت دارد، به نظرات قاطع انگلستان انتقاد داشتند و به طور جدی با این فرضیه که سر به زیر بودن جزو شخصیت ایرانی هاست، به مقابله برخاستند.

R.W. Cottam, Nationalism in Iran (Pittsburgh: University Pittsburgh Press, 1973), p.273; F. Azimi, The Politics of Dynamic Stalemate, p.277.

66- FRUS 1950, Vol. 5, 'Discussions with the A.I.O.C.', recorded by R.Funkhouser, 24 Jan 1950, pp. 14-15; Ibid., Vol.3, US Delegation at Tripartite Foreign Ministers Meeting to Acting Sec. State, 11 May 1950, pp. 1027-31.

67- FRUS Iran 1952-54, Vol.10, Sec. State to Iran Embassy, 17 March 1951, pp. 25-26; FO 371/82375, British Embassy Washington to Furlonge, 14 July 1950; FRUS, Vol.5, Grady to US Embassy London, 15 Aug. 1950, p.581.

68- FRUS 1951, Vol.5, McChee to State Dept., 26 March. 1951, p. 291.

69- Ibid., memo. of meeting between McGhee, Ambassador Ala, et al by Ferguson, 26 April 1950, p. 526-9; ibid., Webb to Wiley, 22 May 1950, p.549.

امریکایی‌ها شخصیت منصور را «Uriah Heep» [شخصیتی داستانی؛ غیرقابل اعتماد] ارزیابی کرده و فکر می‌کردند وی مناسب حفظ اهداف ایالات متحده نیست؛ اهدافی که در پی یافتن یک دولت مناسب بود. آنها معتقد بودند که «ایالات متحده باید برای معرفی یک مقام ایرانی که به طور مؤثر این نیازها را مرتفع سازد، مهیا گردند».

pp. 512-13; ibid., p.517. Ibid., Wiley to Sec. State, 30 Jan. 1950, p.462; Ibid., State Dept. paper, 'The Present Crisis in Iran', u.d.,

۷۰- تا پاییز ۱۹۵۰، اداره خاورمیانه انگلستان، رزم‌آرا را شخصیتی غیرقابل چشم پوشی می‌دانست.

FO 371/82377, Rodgers to Wright, 16 Oct. 1950. The Americans felt similarly. FRUS 1950, Vol.5, Grady to Sec. State, 13 Jul. 1950, pp. 566-9.

هر دو کشور، پیش از این امید کمی به او داشتند. امریکایی‌ها او را جبه طلب و ضدخارجی بر می‌شمردند، در حالی که «جفری ویلر»، مشاور در امور مسایل شرق در انگلستان، او را «شاید ترسوترین و تنفرآمیزترین در آسیا» ارزیابی می‌کرد.

HST, PSF, Intelligence file, box 258, folder SR reports, No. 4-6, SR 6, Iran, April 1948; Minute by Wheeler, cited F. Azimi, The Politics of Dynamic Stalemate, p. 242.

۷۱- رزم‌آرا اصرار داشت تضمین داشته باشد که بر سر پادشاهی ایران، آنچه بر سر پادشاهی عراق آمد، هرگز نخواهد آمد و به دنبال تضمین برای عرضه آزاد نفت و گاز ایران برای ایرانی سازی عملیات شرکت نفتی بود.

J.Bamberg, History of the British Petroleum Company, p. 403.

72- FRUS, 1951 Vol. 5, State Dept. Draft minutes of State-Joint Chiefs of Staff meeting, 2 May 1951, p.

118; FRUS, 1952-54, Vol.10, Sec. State to US Embassy Iran, 10 May 1951, pp. 50-51; NA, LM 73, reel 44, State Dept. to US Embassy Iran, 7 May 1951.

73- FRUS, 1951, Vol.5, Memorandum of Conversation by Rechar Funkhouser of the Office of Near Eastern Affairs, 14 May 1951, p.315; HST, PSF, box 180, Subject file Iran CIA report 'Analysis of Iranian

political situation', 12 Oct. 1951: *ibid.*, Subject file Iran – W. Averell Harriman, Harriman to Sec. State, 19 July 1951.

74 PRO. FO 371/82379, minute by Wright, 23 Oct. 1950: *ibid.*, minute by Wright, 24 Oct. 1950.

75- PRO, CAB 128, CM (51) 37, 28 May 1951.

به تبع آن موريسون تصميم خود مبنی بر پذیرش نوعی خصوصی سازی را در مجلس عوام اعلام کرد.

The Times, 30 May 1951, p.7, column b: PRO, FO 371/91534, minute by Starkey, 14 May 1951.

۷۶- هیئت «جکسون» در ۱۲ ژوئن وارد تهران شد. این هیئت شامل نماینده دولت انگلستان در هیئت مدیره شرکت نفت ایران و انگلیس، «توماس گاردنر»؛ رئیس هیئت نمایندگی شرکت نفت ایران و انگلیس در تهران، «نورمن سدون»، «باسیل جکسون» و دو مدیر دیگر و «نویل گس» و «ادوارد الینگتون» بود. پیشنهاد ارایه شده تعدیل قانون ملی سازی ایرانی ها با پیشنهاد پرداخت ۱۰ میلیون دلار برای بازسازی استخراج نفت (بلافاصله)، ۳ میلیون دلار در هر ماه و انتقال سرمایه ایران در شرکت نفت ایران و انگلیس، به شرکت جدید ملی نفت ایران (NIOC) بود.

77- FRUS. 1952-54. Vol. 10. Truman to Attlee, 31 May 1951. p.59. For British doubts that Mosadeq was willing to negotiate see *Ibid.*, Attlee to Truman, 5 June 1951, p. 62. Ironically, US reports from Iran supported Attlee's view rather than Truman's about the likelihood of an oil settlement. *Ibid.*, Richards to State Dept., 31 May 1951, footnote, p. 57; *Ibid.*, Grady to State Dept., 14 June 1951, p 64.

۷۸- دیوان دادگستری بین المللی یک رویه قضایی را به دولت انگلستان پیشنهاد داد، زیرا ممانعت از رویارویی هیئتهای فنی، به رویارویی بین دو دولت به جای رویارویی بین دولت ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس انجامید. برای اطلاع بیشتر از مفاد قضاوت دادگاه بین المللی بنگرید:

PRO. CAB. 129. CP(51) 200, Annex C, 11 July 1951.

79- PRO. CAB 129. CP (51) 192, 6 July 1951.

80- HST. PSF. Subject file. box 180, Iran – W.Averell Harriman, Horriman to Sec. State, 24 July 1951.

81- FRUS Iran 1952-54, Vol.10, Harriman to State Dept., 17 Jul. 1951, p. 93.

82- HST. Students research B file, Iran oil 1951-53, box 1, file 7, Grady to W.M.Kiplinger, 30 July 1951:

HST, PSF subject file, box 180, Iran-Averell Harriman, Harriman to Sec. State, 24 August 1951. See also *ibid.*, 19 Aug. 1951: *ibid.*, 22 Aug. 1951: *ibid.*, 24 Aug. 1951.

83- FRUS. 1952-54. Vol.10, Sec. State to State to State Dept., pp. 278-80.

84- A. Eden, The Memoirs of Sir Anthony Eden: Full Circle (London: Cassell, 1960), p. 198.

85- HST. Students research B file, Iran oil 1951-53, box 1, file 9, report by Psychological Strategy Board. 21 Sept. 1951, Pt. 11.

۸۶- «ا.ک.س. لمبتون» پیش از این که دانشجوی زبان فارسی در مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن شود، به عنوان وابسته مطبوعاتی سفارت انگلستان در تهران در طول جنگ [دوم جهانی] خدمت کرده بود.

A.K.S Lambton, 'The Impact of the West on Persia', pp. 12-25.

۸۷- سفیر «شفرد» گزارش داد که ملی سازی ایرانی ها حقیقی است و تلویحاً اشاره کرد که طغیان بسیار بزرگی به صورت ساختگی در حال رشد است.

British Petroleum Archives (BP) 100652, UK Embassy Teheran to London, 20 Sept. 1951.

88- HST. Students research B file, Iran oil 1951-53, box 1, file 9, report by Pdychological Strategy Board, 21 Sept. 1951.

89- FRUS 1952- 54, Vol.6, Part one, Sec. Defense (Lovett) to Supreme Allied Commander Europe (Eisenhower), 24 Jan. 1952, pp. 859-61.

90- Ibid., Part one, memo. by the Sec. State of a dinner meeting at the British Embassy, 6 Jan. 1952. pp. 742-6.

91- Ibid., notes by the Chairman of the Joint Chiefs of Staff (Bradley) of a dinner meeting aboard the S.S. 'Williamsburg' on the evening of 5 Jan. 1952, pp. 740-2.

92- PRO. PREM 11 708, Prime Minister to Lord Cherwell, 10 Nov. 1951; PRO, CAB 128, CC (51) 5th conclusions, 8 Nov. 1951.

93- HST. PSF. box 116. Memos. and minutes of Churchill Truman meetings, memo. by Knight, 9 Jan. 1952; FRUS 1952-54, Vol.6, Part one, memo. by the Sec. State of a dinner meeting at the British Embassy, 6 Jan. 1952, pp. 742-46.

94- PRO. FO 371/98608, record of meeting held at State Dept. re IBRD mission, 11 Feb. 1952.

95- PRO. FO 371/98684. Makins (Washington) to Strang. 18 Jan. 1952, PRO, POWE 33 1933, minute by Butler, 15 Feb. 1952; PRO, FO 371/98689, minute by Logan, 23 May 1952.

96- BP 100571. London to Washington Embassy, 11 Feb. 1952 (date received at Britannie House). See also Burrows' warning that US pressure to make concessions on points which appeared vital to us' would have serious repercussions for Anglo - American co-operation. PRO. FO 371/98608, record of meeting held at State Dept. re IBDR mission, 11 Feb. 1952.

97- BP 101912. record of meeting held in strang's room in FO, 27 Feb. 1952.

98- PRO. FO 371/98686, Washington Embassy to FO, 14 March 1952; FO 371/98687, Middleton to A.D.M. Ross, 17 March 1952; FRUS 1952-54, Vol. 10, Henderson to State Dept., 13 March 1952, p. 368; Ibid., Henderson to US Embassy UK, 28 Feb. 1952, pp. 361-63; HST. Acheson Papers, box 167, card reference, 3 June 1952.

99- HST, Acheson Papers, box 167, card reference, 25 March 1952.

100- FRUS, 1952-54, Vol.10, Henderson to State Dept., 22 Jan. 1952, p. 344.

101- HST, H.N. Howard papers, box 14, Middle East Chronological File 1950-54.

102- FRUS, 1952-54, Vol.10, Henderson to State Dept., 28 May 1952, pp. 384-86; Ibid., Sec. State to US Embassy Iran, 29 May 1952, footnote 2, p. 386; Henderson to State Department, 13 June 1952, p. 396.

103- PRO, FO 371/98691, Washington Embassy to FO, 26 July 1952.

104- PRO, FO 371/98691, Franks to FO, 29 July 1952; FRUS, 1952-54, Vol.10, Henderson to State Dept., 31 July 1952, p. 427.

105- FRUS, 1952-54, Vol.10, Henderson to State Dept., 28 July 1952, p. 416; PRO, FO 371/98691, Washington Embassy to FO, 26 July 1952; ibid., FO 371/98691, Franks to FO containing copy of State

Dept. instructions to Henderson, 31 July 1952.

106- FRUS, 1950, Vol.5, Secretary of State to Embassy Iran, 15 July 1950, p. 173: HST, Acheson Papers, box 76, folder I, Princeton Seminar, 15-16 May 1954, reel 5, track 2, p.16.

107- FRUS, 1950, Vol.5, memo. by Chief of Programme Staff MDAP (Bray) to Deputy Director MDA (Ohly), 25 Jan. 1950, p. 122.

108- HST, PSF, Intelligence file, box 253, NIE-26, Key problems affecting U.S. efforts to strengthen the Near East', 25 April 1951, p. 7: ibid., box 258, Specific Estimates No. 21-35, 'Prospects for an inclusive Middle East Defense Organization', 17 March 1952, p.3: HST, Acheson papers, box 167, 'Commonwealth capabilities and intentions in the Middle East', 31 Dec. 1951: FRUS, 1952-54, Vol.9, memo. by the Acting Regional Planning Advisor, Bureau of Near Eastern, South Asian and African Affairs (Hoskins) to Assistant Secretary of State for Near Eastern, South Asian and African Affairs (Byroade), 'Reappraisal of US Policies in the NEA Area', 25 July 1952, pp. 256-62.

109- HST, H.F. Grady papers, box. 2, General File, Articles by Henry F. Grady, 'British American Policy in Iran', 18 March 1952, p.4: ibid., PSF, box 180, Subject file Iran-W. Averell Harriman, CIA report, 'Analysis of Iranian political situation', 12 Oct. 1951: FRUS, 1952-54, Vol.10 Henderson to State Dept., 5 Jan. 1952, p.304.

110- FRUS, 1952-54, Vol.9, memo. by the Acting Regional Planning Advisor, Bureau of Near Eastern, South Asian and African Affairs (Hoskins) to Assistant Secretary of State for Near Eastern, South Asian and African Affairs (B2yroade), 'Reappraisal of US Policies in the NEA Area', 25 July 1952, pp. 256-62: B.R. Kuniholm, 'U.S. policy in the Near East', in M.J. Lacey (ed), The Truman Presidency (Washington: Cambridge University Press, 1989), pp. 336-7.

111- HST, Acheson Papers, box 76, Princeton Seminar 15-16 May 1954, reel 6,p.7.

112- FRUS, 1952-54, Vol.9, memo. by the Acting Regional Planning Advisor, Bureau of Near Eastern, South Asian and African Affairs (Hoskins) to Assistant Sec. State for Near Eastern, South Asian and African Affairs (Byroade), 'Reappraisal of US Policies in the NEA Area', 25 July 1952, p.260.

113- Ibid., pp. 256-62.

114- Ibid., footnote 3, p. 267: ibid., Matthews to Lovett, 15 August 1952, pp. 266-7.

115- Acheson secured Truman's approval for this amount on 31 July. HST, Student research 'B file', Oil crisis in Iran 1951-53, box I, file 8, memo. of telephone conversation by the Sec. State, 31 July 1952.

116- PRO. FO 371/98691, Franks to FO containing copy of State Dept. instructions to Henderson, 31 July 1952.

117- PRO, CAB 129, C (52) 276, memo. by Foreign Secretary 'Persia', 5 Aug. 1952.

118- PRO, FO 371/98692, Teheran Embassy to FO, 2 Aug. 1952: FO 371/98691, FO to Washington Embassy, 9 Aug. 1952.

119- PRO, FO 371/98692, draft paper for submission by Sec. State to the Cabinet, 'Persia', with covering

letter by Makins, 2 Aug. 1952: FO 371/98651, draft paper for the Cabinet by A.D.M. Ross, u.d.

120- FRUS, 1952-54, Vol.10, State to US Embassy UK, 26 July 1952, p. 415.

121- BP 91032, memo. 'Persia' by Butler, 16 Aug. 1952.

۱۲۲- برای مثال ، در ایران ، سفیر هندرسن مجبور بود در دیدار با نواب ، وزیر امور خارجه جدید ایران ، این نکته را تکذیب کند که ایالات متحده حمایت دامنه داری از انگلستان داشته است و به [آیت اله] کاشانی تضمین دهد که ایالات متحده هرگز از امپریالیسم حمایت نخواهد کرد .

NA, LM 73, reel 44. Henderson to Sec. State, 14 Aug. 1952: *ibid.*, Henderson to Sec. State, 20 Aug. 1952.

123- HST. Student research 'B file, Oil crisis in Iran 1951-53, box 1, file 9, minutes of meeting at the White House. 21 Aug. 1952.

124- Cmd 8677. 1952, Correspondence between Her Majesty's Government in the United Kingdom and the p.3. Iranian Government, and Related Documents, concerning the Joint Anglo - American Proposals for Settlement of the Dispute, August 1952 to October 1952.

125- For greater detail see FRUS, 1952-54, Vol. 10, Sec. State to US Embassy Iran, 10 Oct. 1952. pp. 488-90.

126- PRO. FO 371/98703. handwritten minute by Dixon, 30 Nov. 1952: FO 371/98704, C, Armstrong (Treasury) to Shuckburgh, 18 Dec. 1952.

127- PRO. FO 371/98704, FO to Washington Embassy, 20 Dec. 1952: BP 46596, FO to Washington Embassy. 20 Dec. 1952: FRUS, 1952-54, Vol.10, US Ambassador to France (Dunn) to State Dept., 16 Dec. 1952, p. 550: *ibid.*, British aide-memoire, 20 Dec. 1952, footnote 2. p. 556.

۱۲۸- در ۶ دسامبر ، وزارت خارجه اعلام کرد که خرید یا عدم خرید نفت ایران به تشخیص کمپانی های نفتی و به ارزیابی آنها از خطرات قانونی آن بستگی دارد . این نظر در ایالات متحده در سطح وسیعی به منزله دعوت از کمپانی ها برای اداره نفت ایران تلقی شد .

BP 91032. A.E.C. Darke (New York) to Snow, 9 Dec. 1952.

۱۲۹- در هشت دسامبر ، «بایرود» توصیه کرد وزارت خارجه ملاحظات سیاسی خود را اعلام کند و آنها را به تسریع در بررسی ملاحظات خاص اقتصادی تشویق کرد . مدت کوتاهی پس از آن ، با حمایت «هندرسن» ، او تضمین کرد موافقت آپسن را برای تشویق «گاستون» ، مدیرعامل و رئیس هیئت مدیره بانک صادرات و واردات ایالات متحده ، در اعمال فشار برای پیشبرد اهداف خاص اقتصادی کسب کند .

۱۳۰- این [موضوع] به ایران اجازه داد تا پایان سال مالی ایالات متحده ، منتهی به ۳۰ ژوئن ۱۹۵۳ ، بیش از ۲۰ میلیون دلار با ایالات متحده روابط تجاری داشته باشد که این ، به غیر از تکنولوژی های منتقله توسط موافقت نامه های اجرایی فنی بود .

131- J.Bamberg, The History of the British Petroleum Company, p. 482.

۱۳۲- «جرج میدلتون» وابسته انگلستان در ایران ، در نوامبر ۱۹۵۲ اشاره کرد که : «چشم انداز آینده هرگز سود ۱۰۰٪ در نفع جبهه انگلیسی - امریکایی را نشان نمی داد؛ جبهه ای که هرگز به طور واقعی علیه مصدق تشکیل نشد .»

BP 91032, record of conversation with G.H.Middleton, 19 Nov. 1952.

133- PRO.FO 371/98703. handwritten note by Strang dated 29 Nov. 1952 on minute by Bowker Persia. 28

Nov. 1952.

۱۳۴ - ملاحظه حفظ احترام قراردادها و مسئولیت مشترک در صنعت نفت، شرکتهای بزرگ نفتی را پیش از این که به حمایت از دولت ایالات متحده بکشاند به حمایت از منافع شرکت نفت انگلیس و ایران سوق می‌داد، حتی بیشتر از آن که تلاش برای حل بحران توسط دولت داشته باشند، به فکر منافع این شرکت بودند. برای اطلاع بیشتر بنگرید:

S.Marrsh, Anglo-American Relations and Cold War Oil: Crisis in Iran (London: Palgrave, forthcoming 2003).

135- PRO. PREM 11 572. Press notice, u.d. and unsigned.

136- PRO. FO 371/98703, Washington Embassy to FO, 6 Dec. 1952.

137- PRO. CAB 128 cc (52) 74. pt. 6, 29 July 1952; FO 371/98691, minute by Logan, 29 July 1952: *ibid.*, Middleton to FO, 25 July 1952; BP 100571, Govt. telegram Teheran to London. 27 July 1952.

138- PRO. CAB 129. C(52)275. note by Foreign Secretary 'Persia' containing circular of Charg d Affaires Teheran to J.Bowker, 5 Aug. 1952; BP 100571, govt. telegram Teheran to London. 27 July 1952.

139- DDE. Ann Whitman file. NSC Series, box 4. Memoranda of 136th meeting NSC on Wednesday 11 March 1953. 12 March 1953.

140- PRO. FO 371/103519. J.R. Colville (New York) to FO, 7 Jan. 1953; DDE, J.F.Dulles Papers 1951-59.

Subject Series. box 8, Classified, memo. by J.F. Dulles to Eisenhower, 5 Jan. 1953; DDE. Ann Whitman -4. file, International series, box 15, Great Britain (3), Eisenhower to Eden, 16 March 1953; R.H. Ferrell, The Eisenhower Diaries (New York: W.W.Norton, 1981), diary entry 6 Jan. 1953, pp. 222

141- R.H. Ferrell, The Eisenhower Diaries, diary entry 13 Feb. 1953, P. 230.

142- DDE, J.F. Dulles Papers, Subject series, box 10, Churchill Eden correspondence 1954 (3), Memo. for the Sec. from C.W.McCardle, 9 July 1954, p.2.

143- R.H.Ferrell, The Eisenhower Diaries, diary entry 6 Jan. 1953, pp. 222-4.

144- DDE, J.F. Dulles Papers 1951-59, Subject Series, box 8, Dulles to David Bruce, 3 Dec. 1952: *ibid.*, J.F. Dulles to Eisenhower, 5 Jan. 1953.

145- DDE, J.F. Dulles Papers 1951-59, Subject Series, box 8. Classified, Dulles to Bruce. 3 Dec. 1952.

146- FRUS, 1952-54, Vol.10. Ambassador in Iran (Henderson) to State Dept., 14 Feb. 1953.

147- *Ibid.*, Sec. State to US Embassy UK, 10 Feb. 1953, p.663; PRO. CAB 128, CC (53) 20th conclusion, 17 March 1953.

148- BP 100570, Washington Embassy to London, 27 Jan. 1953.

149- PRO, FO 371/104612, FO to Washington Embassy, u.d.: M. Elm, Oil, Power and Principle, pp. 277-78; J.Bamberg, The History of the British Petroleum Company, p.484.

150- PRO, FO 371/104610, Eden to Makins, 23 Jan. 1953; DDE, Ann Whitman file, International Series, box 16, folder Eisenhower - Churchill, November 4 1952- January 20 1953, Churchill to Eisenhower, 6 Jan. 1953.

151- PRO, FO 371/104614, draft brief for the Cabinet, 16 March 1953; BP 9219, unsigned letter to Fraser,

- 13 Feb 1953: BP 66834, B.R. Jackson to Fraser, 3 April 1953: DDE, Ann Whitman File, International box 16, The President-Churchill (Vol.i), 20 Jan - 28 May 1953 (4), Eisenhower to Churchill, 8 May 1953, p.2. Series,
- 152- FRUS, 1952-54, Vol.10, memo, of conv. between Nitze, Byroade and Richards with British Embassy officials, 27 Jan. 1953.
- 153- PRO,FO 371/104612, Makins to FO, 10 Feb, 1953: FO 371/104610, Washington Embassy to London, 28 Jan. 1953: FO 371/104612, FO to Washington Embassy, 20 Feb. 1953.
- 154- J. Bamberg, The History of the British Petroleum Company, p. 485.
- 155- FRUS, 1952-54, Vol. 10, Acting Sec. State (Matthews) to US Embassy UK, 3 Feb. 1953, p. 661.
- 156- PRO, FO 371/104614, draft brief for the Cabinet, 16 March 1953.
- 157- PRO, FO 371/104612, Washington Embassy to FO, 19 Feb. 1953.
- ۱۵۸- چیزی بود که انگلستان را به وجد می آورد. مأمور اداره روابط خارجی در ۳۱ ژانویه اشاره کرد که «نمی خواهیم بگویم که قبلاً این را به شما گفته ام، اما من فکر می کنم، ایالات متحده باید بپذیرد که آخرین اخبار رسیده از تهران نشان می دهد که ما حق داشتیم اصرار کنیم که پیشنهاد ارائه شده توسط ما به دکتر مصدق تا حد ممکن جلوی دست اندازی ها را خواهد گرفت. این همچنین روشن است که اگر ضرب الاجلی وجود داشته باشد، محقق نخواهد شد، زیرا دولت علیاحضرت ملکه [انگلستان] به حد افراط در رفتارش سخت است. اما دکتر مصدق از قدرت به پایین کشیده شده و ما به تمام اهداف پانزدهم ژانویه رسیده ایم.»
- PRO, FO 371/104612, FO to Washington Embassy, 'Persian Oil', 31 Jan. 1953.
- 159- DDE, Ann Whitman file, NSC Series, box 4, memoranda of 136th meeting NSC on Wednesday 11 March 1953, 12 March 1953.
- 160- PRO,FO 371/104614, FO to Washington, 7 March 1953.
- 161- Secret History, www.cryptome.org/cia-iran-all.htm, pp. 1-2.
- 162- DDE, Ann Whitman file 1953-61, NSC Series, box 4, meeting NSC-147, 1 June 1953, p.4: PRO, FO 371/104614, FO to Washington Embassy, 7 March, 1953.
- 163- DDE, Ann Whitman file 1953-61, NSC Series, box 4, meeting NSC-132, 18 Feb. 1953.
- 164- PRO, FO 371/104566, copy of communication from US Embassy Iran, 10 April 1953.
- 165- FRUS, 1952-54, Vol.10, Ambassador Iraq (Berry) to State Dept., 17 Aug. 1953, p. 748.
- 166- Ibid., Ambassador in Iran (Henderson) to State Dept., 31 March 1953., p. 721.
- ۱۶۷- این نتیجه گیری، بویژه، توسط «رابین»، - کسی که موافقت آیزنهاور را برای کودتا (اقدام غیرمنطقی غیر ضرور) برمی شمرد- در حالی که به دلایل اخلاقی به اتخاذ این تصمیم می پردازد، حمایت می شد. هر دوی «ج. ا. بیل» و «ام. جی. گازیوروسکی» با این نظر مخالفند که بدون کودتا راه مطمئنی برای سقوط مصدق نبود.
- B. Rubin, Paved with Good Intentions: The American Experience in Iran (Oxford: OUP, 1981), p.88: J.A. Bill, The Eagle and the Lion: The Tragedy of American Iranian Relations (New Haven and London: Yale University Press, 1988) pp. 68-97: M. Gasiorowski, Building a Client State, pp. 72-84.
- ۱۶۸- در ۲۹ جولای، اداره اطلاعات و پژوهش وزارت خارجه اعلام کرد که مخالفت با مصدق ضعیف است و متحد کردن

ایالات متحده، ایران و عملیات آژاکس

آن ناممکن است (What was Learned, p.89). همچنین، با اطمینان به شاه، هرگز موافقت نامه ای به دست نخواهد آمد. این مشخص بود که امنیت یکی از ضعف های جدی در ویژگی های ایرانی هاست (Appendix B. p.26) و این که به همکاری طلبیدن نظامیان این اطمینان را فراهم نخواهد ساخت، زیرا افسران ایرانی مردد، تحت سیطره عقده های خود و پراز بلندپروازی ها و اعمال منجمد خود هستند. (Appendix E.p.21).

Secret History. WWW.cryptome. org/cia-iran-all.htm.

169- Secret History. www.nytimes.com/library/world/mideast/041600iran-cia-index.html

